

هوجینس من



همجنس‌گیت

۱۳۸۶ / ۲۷ آذر / شماره ۵

Issue 5 / December 17 / 2007

hamjenseman@gmail.com

www.gfiran.bravehost.com

2 مقدمه
3 بوچ و فمه
5 ختنه زنان
12 برای چی و چه هدفی
13 چرا باید هم صدا باشیم
14 تامی بالدوین
16 یگانگی خویش
19 کتاب "قدرت و لذت" (قسمت سوم)
30 لزبین چیست
31 سفیدوسپاه (قسمت چهارم)
33 ماجرای باشگاه بدنسازی
39 دگرگونی
48 شعر
50 من آزادی را باور دارم
52 قاب عکس
54 سخنی با شما





به نام عشق

من با تو هستم

با تو یک دنیا حرف دارم، آیا صدایم را می شنوی؟

در آینه نگاه کن، آیا مرا می بینی؟

بهتر نگاه کن، به لبهایم، به لبهایی که سالهاست آرزو دارد از من بگوید، از واقعیت من، از زجرهای من، از ترسهای من، از شکستهای روحی من، از شکنجه های جسمی من، از سرکوب کردن نیازهای من، از باورهای غلط من، از دلهرهای همیشگی من، از گریه ها و زجه های شبانه ی من، از دروغها و نقش بازی کردنهای من، از نقاب نقاشی شده ی من، از همجنسگرا بودن من، از احساس من به زن...

به چشمهایم نگاه کن، به چشمهایی که سالهاست در حراس و تشویش به معشوقه ام نگریسته است، به چشمهایی که در تاریکی شب به ترسها و نا کامیهای من گریسته است، به چشمهایی که محکوم به ندیدن است، محکوم به اشک ریختن است...

به دستهایم نگاه کن، به دستهایی که سالهاست در آرزوی گرفتن دستیست، دست یک زن، ولی نه در خفا، نه با تشویش... در آرزوی گرفتن دستیست، دستی که همیشگی باشد، دستی که ماندگار باشد، دستی که تنها از آن من باشد، دستی به دور از دست هر مردی...

به من نزدیک شو، نزدیکتر، سردی آینه را حس کن، بیدار شو، بیدار شو، خودت را جستجو کن، دستهایت را لمس کن، چشمهایت را باز کن، با لبهایت لبخند بزن، به خودت رحم کن، روحت را از زنده به گور شدن رها کن، تو خود، مسبب رنجهایت هستی، و در این دنیا با نقش بازی کردن هایت گم شده ای، رحم کن به من رحم کن...

زنده باش و با واقعیت زندگی کن... تو در ترسهایت محو خواهی شد و هرگز کسی برایت دلسوزی نخواهد کرد، خودت را از قید و بندهای دیکته شده و اشتباه رها کن، با سختیها مبارزه کن، آزاد باش و آزادانه زندگی کن، فریاد بزن، بگو:

من یک لزیب هستم، خودم را عاشقانه دوست دارم، حق من آزادیست، حق من زندگیست، دستهایم را دوست دارم، حق او گرفتن دست یک زن است، چشمهایم را دوست دارم، حق او دیدن و عاشق شدن است، لبهایم را دوست دارم حق او گفتن دوستت دارم است، حق او بوسیدن است، حق او فریاد زدن برای آزادیست.

همجنس من



در طی سالهای 1940 و 1960 به گروهی از لزیبیها "بوچ/ فمه"، می گفتند. آنها لباسهای مردانه می پوشیدند، و طرز آرایش و برخوردی زنانه داشتند و به راحتی قابل تشخیص بودند. آنها روابط بین دو لزیبین فاعل و یا دو لزیبین فمه را اشتباه می دانستند و تنها رابطه ی بین یک بوچ و فمه را تایید می کردند و به لزیبیهایی که از نظر ظاهری به راحتی قابل تشخیص نبودند "کیکی" و یا "گیج" می گفتند. آنها خواستار روابط طولانی مدت و ازدواج لزیبیها بودند.

در قرن 20 لزیبین فمینیسم، "بوچ فمه"، را رد کرد و رابطه ی بین بوچ و فمه را مورد انتقاد قرار داد. لزیبین فمینیسم، عقیده داشت این نوع روابط موجب به وجود آمدن مشکلات خانوادگی بسیاری برای لزیبیها خواهد شد.

"بوچ فمه"، روابط بین دو لزیبین را در غالب رابطه ی مرد و زن تعریف می کرد، که یکی از آنها نقش مرد و دیگری نقش زن را بر عهده داشت. این طرز فکر از نظریه هتروسکشوالتی نشأت گرفته بود، که تنها رابطه ی بین مرد و زن را یک رابطه ی کامل و نرمال می داند و روابط جنسی دیگر را تقلید از آن، تعریف می کند.

"بوچ فمه"، هیچ احتیاجی به تقلید از رابطه ای را ندارد زیرا به خودی خود منحصر به فرد است و می تواند رابطه ای پر احساس باشد. بوچها ممکن است لباسهای مردانه بپوشند ولی این به آن معنی نیست که ترجیه می دهند مرد باشند بلکه با این نوع پوشش، با فرهنگی که پوشش زنانه را تعریف کرده است مبارزه می کنند.



به بعضی از بوچها، که در رابطه‌ی جنسیشان، ارضا شدن طرف مقابلشان را بر ارضا شدن خودشان ترجیه می‌دهند "بوچ سنگی"، می‌گویند. بعضی از بوچها به دلیل غیر قابل تشخیص بودنشان به عنوان یک زن، نام مردانه‌ای را برای خود انتخاب می‌کنند. فمه‌ها بر خلاف بوچها رفتار و ظاهری کاملاً زنانه دارند.

بوچها را از طریق نوع پوشش و فمه‌ها را از روی انتخابشان می‌توان به راحتی تشخیص داد. بوچها همیشه در شکل و شمایل مردانه ظاهر نمی‌شوند و فمه‌ها نیز همیشه کاملاً زنانه نیستند. بعضی از فمه‌ها از زیبایی بالایی برخوردار هستند و تشخیصشان به عنوان یک لزبین مشکل است و حتی بعضی از آنها، بوچهایی را که دارای ظاهر پسرانه هستند، را قبول ندارند و بر این باورند که در صورت داشتن این تمایل با مردها ارتباط برقرار می‌کردند، زیرا لزبین هستند و از یک زن با ظاهری کاملاً زنانه لذت می‌برند.

بوچ و یا فمه، مهم نیست، مهم هویت توست، در قید و بند برچسبها نباشید، ما زمانی تعریف درستی از خود داریم که واقعیت زندگیمان را بپذیریم.





ختنه زنان

ترانه بنی یعقوب:

دختران جنوبی ختنه

می‌شوند تا لذت زنانه

در آنها کشته شود

کمی دورتر از بند آزاد کیش و نه چندان دورتر از اسکله‌های بندرعباس سابق «هرمزگان»، آنجا که به خشکی و خشونت طبیعت بلوچستان نزدیک می‌شوید، در روستاها و شهرهای کوچک همین مناطق، زنان به حکم سنت و آئین، از لذت جنسی محروم اند. نه فقط در شهرهای کوچک، که گاه در شهرهای بندری و بزرگتر. آنها را در کودکی ختنه می‌کنند. به خانه شوهر می‌روند، مادر هم می‌شوند، بی‌آنکه احساس یک زن و مادر ختنه نشده را داشته باشند. همان‌ها، این سرنوشت را برای دختران خود نیز رقم می‌زنند و نسل دختران ختنه شده ایرانی را



در دامان خود بزرگ می‌کنند. این رسم و آئین، با جمهوری اسلامی به این منطقه از ایران نیامده، پیش از انقلاب هم بود، همچنان که نقاب زنان این پهنه در آن سالها نیز گهگاه سوژه مطبوعات وقت بود؛ اما همانگونه که ارتجاع تشییع در این سالها گسترش یافته، ارتجاع تسنن نیز جای پای خود را در میان اهل تسنن استوار کرده است. ختنه زنان در میان اهل تسنن، جنبه دینی هم به خود گرفته است. ترانه بنی یعقوب در گزارشی که سایت

کانون زنان منتشر ساخته، با نگاهی در ستیز با خشونت علیه زنان ایران می‌نویسد:

بندر کنگ از شهرهای کوچک استان هرمزگان است و 5 کیلومتر با بندر لنگه فاصله دارد. دختران این شهر بندری 40 روز پس از تولد ختنه می‌شوند. زنانی که معترض باشند سنت شکن و سرکش خوانده می‌شوند. یک زن بومی می‌گفت: برخی دختران شهر دیرتر و دردناک تر، در



سنین 4 یا 5 سالگی ختنه می‌شوند. آنها تمام مراحل ختنه خویش را با چشمان باز می‌بینند. لبه‌های «کلیتورس» دختران را با تیغی که مردان ریش خود را با آن می‌تراشند می‌برند. اهالی بندر کنگ سنی اند. عمل ختنه در بندر کنگ «تیغ سنت و فرهنگ» خوانده می‌شود. برخی از مردم بندر کنگ ختنه شدن مادران و مادر بزرگ هایشان را دلیلی موجه برای این کار عنوان می‌کنند.

ممانعت از ادامه تحصیل دختران توسط پسران خانواده، مرد سالاری شدید، جلوگیری از رفت و آمد آزاد زنان و دختران، تعدد زوجات و اهمیت ندادن به تصمیم های زنان در مرود مسائل مهم زندگی از دیگر مشکلات زنان بندر کنگ است. در بندر جاسک هم می‌گویند وضع دختران همین است.



هر سال دو میلیون دختر در جهان ختنه می‌شوند. این عمل به دلیل انجام آن در خانه‌ها و با وسایل آلوده جان دختران خردسال را تهدید می‌کند.

خاطرات «واریس دیری» در کتاب «گل صحرا»، همان است که جنوب شرقی ایران تکرار می‌شود. او متولد افریقا است اما سرگذشت او همان است که در ایران مرور می‌شود.

نماینده سازمان ملل



برای مقابله با ختنه دختران:

ختنه ام کردند و من هرگز فراموش نمی کنم

6 هزار دختر بچه هر روز ختنه می شوند

«واریس دیری» شاید زیباترین و درعین حال غمگین ترین دیپلمات مستقر در سازمان ملل در نیویورک باشد. از صحراهای سومالی آمده است. کتابی خاطراتی دارد به نام «گل صحرا». در این کتاب فاجعه‌ای را شرح می‌دهد که قربانیان آن دختران کم سن و سال اند. آنها که در این سن و سال ختنه می‌شوند، چند سال بعد به خانه بختی که برای آنها جز شوربختی نیست فرستاده می‌شوند.



5 ساله بود که ختنه اش کردند و 13 ساله بود که مرد 60 ساله‌ای خواستگارش شد. تن به این ازدواج نداد و از خانه گریخت. نمی خواست هم سرنوشت خواهرش شود. ختنه او را به چشم دیده بود

و خود قربانی این توحش و سلاخی بود.

«واریس دیری» بعدها خود را به لندن رساند و مدل شد. در این حرفه موفق بود، اما شهرت امروزی او نه به دلیل مدل بودن، بلکه به دلیل سمتی است که در سازمان ملل متحد دارد. او سفیر سازمان ملل برای مبارزه با ختنه زنان در سراسر جهان است. جنایتی که طبق آمار منتشره سازمان ملل، هر روزه روی 6000 دختر بچه عرب و افریقایی و برخی کشورهای آسیایی دیگر انجام می‌شود.

کتاب خاطرات او را با نام «گل صحرا» شهلا فیلسوفی و خورشید نجفی ترجمه کرده اند و نشر چشمه در تهران، در پاییز 1383 آن را منتشر ساخته است.

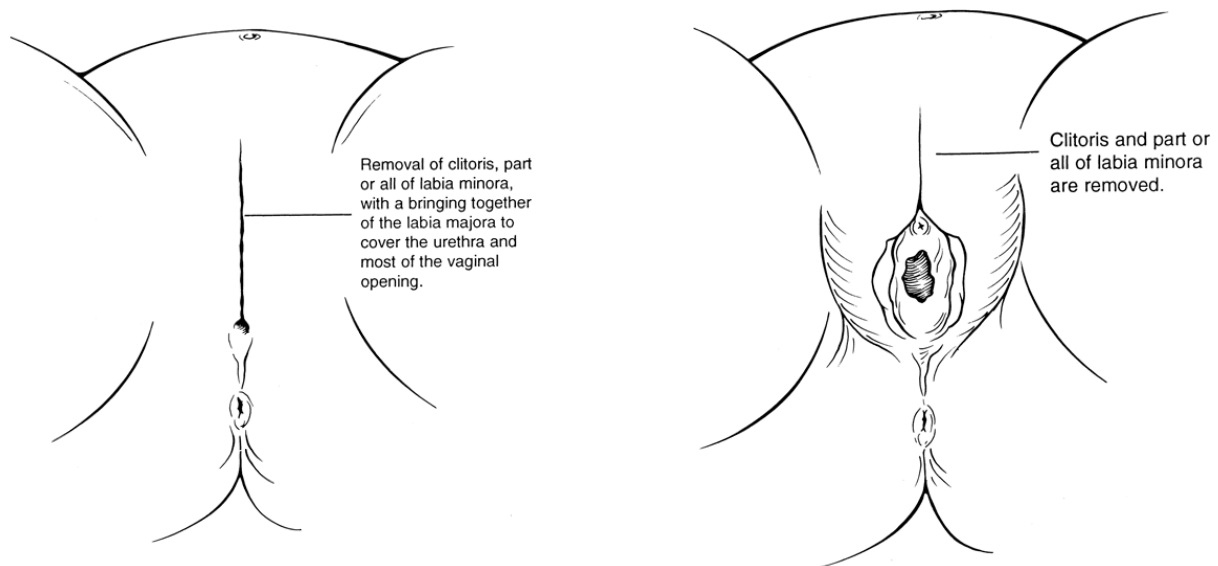
«... آن شب، هیجان زده بیدار ماندم. ناگهان مادرم را دیدم که بالای سرم ایستاده است. هوا هنوز تاریک بود، قبل از سحر، زمانیکه تاریکی کم کم جای خود را به روشنایی می داد و سیاهی آسمان به خاکستری می‌گرایید. او با اشاره به من فهماند که ساکت باشم و دستش را بگیرم. من



پتوی کوچکم را پس زدم و خواب آلود، تلو خوران، به دنبال او راه افتادم. حالا می‌دانم چرا دختران را صبح زود با خود می‌برند. می‌خواستند قبل از آنکه کسی بیدار شود، آنها را ببرند تا صدای فریادشان شنیده نشود. در آن لحظه، هر چند گیج بودم و به سادگی آنچه می‌گفتند انجام می‌دادم.

ما از محلی که زندگی می‌کردیم دور شدیم و به سمت دشت رفتیم. مادرم گفت: «اینجا منتظر می‌مانیم»، و ما بر روی زمین سرد به انتظار نشستیم. آسمان کم کم روشن می‌شد؛ به سختی اشیاء را می‌شد تشخیص داد. خیلی زود صدای لخ و لخ صندل‌های زن کولی را شنیدم. مادرم نامش را صدا کرد و گفت: «خودت هستی؟»
«بله اینجایم»

هنوز هیچ چیز نمی‌دیدم، فقط صدایش را شنیدم. بدون اینکه نزدیک شدنش را بینم، ناگهان او را در کنار خود حس کردم. او به سنگ صاف و بزرگی اشاره کرد و گفت: «انجا بنشین». نگفت چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد. نگفت بسیار دردناک است، فقط گفت: تو باید دختر شجاعی باشی. کارش را مثل یک جلاذ شروع کرد.



مادرم پشت سرم نشست و سرم را به سینه اش چسباند. پاهایش را دور بدن من احاطه کرد. ریشه درختی را که در دست داشت بین دندانهای من گذاشت.

گفت: «گازبزن».

از ترس خشک شده بودم... من به میان پاهایم خیره شدم و دیدم زن کولی -شبیبه بقیه پیرزنان سومالیایی بود- با یک روسری رنگی که دور سرش پیچیده بود، همراه با یک پیراهن سبک پنبه



ای- با این تفاوت که هیچ لبخندی بر لب نداشت. نگاهش ماننده نگاه مرده‌ای بود که هنوز چشمهایش را نبسته باشند.



دستهایش داخل کیف دستی اش که از جنس گلیم‌هائی بود که روی آن می‌خوابیدیم در جستجو بود. چشمانم روی کیف دستی می‌خکوب شده بود. می‌خواستم بدانم با چه چیزی می‌خواهد مرا ببرد. یک چاقوی بزرگ را تجسم می‌کردم، ولی او از داخل آن کیف، یک کیف کوچک نخی بیرون آورد. با انگشتان بلندش داخل آن را گشت و بالاخره یک تیغ ریش تراشی شکسته بیرون کشید. به سرعت تیغ را از این رو به آن رو چرخاند و امتحان کرد. خورشید به سختی بالا آمده بود. نور به اندازه‌ای بود که رنگها را ببینم ولی نه با جزئیات. خون خشک شده‌ای را روی لبه دندان‌دار تیغ دیدم. روی تیغ تف کرد و با لباسش آن را پاک کرد. همچنان که آن را به لباسش می‌سابید، دنیای من ناگهان تاریک شد. مادرم دستمالی را روی چشمانم انداخت.

چیزی که بعد از آن حس کردم بریده شدن گوشتم، آلت تناسلیم، بود. صدای گنگ جلو و عقب رفتن اره وار را بر روی پوستم می‌شنیدم.

وقتی به گذشته فکر می‌کنم، نمی‌توانم باور کنم که چنین اتفاقی برایم افتاده است. همیشه فکر می‌کنم درباره کس دیگری سخن می‌گویم. نمی‌دانم چگونه احساسم را بیان کنم تا بتوانید آن را روی بدن خود حس کنید. مثل این بود که کسی گوشت ران شما را برش بدهد یا بازویتان را قطع کند. با این تفاوت که این قسمت حساس‌ترین بخش بدن است.



من حتی کوچتری حرکتی نکردم، زیرا «امان» [خواهرم] را به یاد داشتم و می‌دانستم هیچ راه فراری وجود ندارد. فکر می‌کردم اگر تکان بخورم درد بیشتر می‌شود. فقط پاهایم بدون اراده شروع به لرزیدن کرد. از حال رفتم...



وقتی بیدار شدم گمان می‌کردم تمام شده است، ولی بدتر از زمان شروع بود. چشم بندم کنار رفته بود و من زن جلاد را دیدم که یک مقداری خار درخت اقاویا را کپه کرده بود. او از آنها برای ایجاد سوراخهایی در پوستم استفاده کرد. سپس نخ سفید محکمی از سوراخها رد کرد تا مرا بدوزد. پاهایم کاملاً بی‌حس شده بود، ولی درد بین آنها آنچنان شدید بود که آرزو می‌کردم بمیرم. مادرم مرا در بازوانش گرفته بود- برای آنکه آرام بگیرم به او تماشا می‌کردم...

چشمانم را باز کردم. آن زن رفته بود. مرا حرکت داده بودند و بر روی زمین نزدیک صخره خوابانده بودند. پاهایم از مچ تا ران با نوارهایی از پارچه به هم بسته شده بود، به طوری که نمی

توانستم حرکت کنم. من اطراف را به دنبال مادرم نگاه کردم، ولی او رفته بود. سنگی را نگاه کردم که مرا روی آن خوابانده بودند. از خون من خیس بود. مثل اینکه مرغی را در آنجا سر بریده باشند. تکه‌هایی از گوشت تنم، آلت تناسلیم، آنجا افتاده بود، دست نخورده، زیر آفتاب در حال خشک شدن بود.

دراز کشیدم، به خورشید که حالا دیگر بالای سرم ایستاده بود نگاه کردم. هیچ سایه‌ای اطراف من نبود و موجی از گرما به صورتم سیلی می‌زد. تا اینکه مادرم همراه با خواهرم برگشت. مرا به سایه یک بوته کشاندند. این یک سنت بود. یک سر پناه کوچک زیر یک درخت آماده کرده بودند، جایی که من تا زمان بهبودی استراحت کنم. چند هفته، تنهای تنها، تا کاملاً خوب شوم.





فکر کردم عذاب تمام شده، اما هر بار که خواستم ادرار کنم درد شروع می‌شد. حالا می‌فهمیدم چرا مادرم می‌گفت زیاد آب و شیر ننوش. مادرم اخطار کرده بود که راه نروم. بنابراین نمی‌توانستم طناب‌هایم را باز کنم. چون اگر زخم‌ها از هم باز می‌شد، کار دوخت و دوز باید دوباره انجام می‌گرفت.

اولین قطره ادراری که از من خارج شد، انگار اسید پوستم را می‌خورد. وقتی زن کولی مرا دوخت، فقط سوراخی به اندازه سر چوب کبریت برای ادرار و خون- در زمان پریدی- باز گذاشته بود. این استراتژی خردمندانه، تضمینی بود برای اینکه تا قبل از ازدواج هیچ رابطه جنسی نداشته باشم و شوهرم مطمئن باشد یک باکره تحویل گرفته است.

هر هفته مادرم معاینه ام می‌کرد تا ببیند کاملاً بهبود یافته‌ام. وقتی بندهایم را از پاهایم گشودم، توانستم برای اولین بار به خود نگاهی بیندازم. یک تکه پوست کاملاً هموار کشف کردم که فقط یک جای زخم در وسط آن بود. مانند یک زیپ، که آن زیپ کاملاً بسته شده بود. آلت تناسلیم مثل یک دیوار آجری مهر و موم شده بود تا هیچ مردی توانایی دخول تا شب عروسیم را نداشته باشد... زمانی که شوهرم با یک چاقو یا فشار، آن را از هم می‌درید.

نویسنده : پیام آشنا

عکس : همجنس من



براي چي و چه هدفی ؟

خب توي تمام سايتها و همه جا اين شعار رو مي ديد كه بايستيم و به خاطر آزادي، كه حق مسلم ماست دعوا كنيم . آره ؟

چه آزادي وقتي هيچ كس من رو به عنوان يك لزيين قبول نداره براي چي بجنگم وقتي با يك قيافه معمولي، با مقنعه دارم از بانك بر مي گردم و من رو گشت ارشاد مي گيره، فقط به خاطر اين كه شلوار لي ام تو BOOT و از من مثل يك دزد عكس مي گيرن و مثل يك متهم از من اثر انگشت مي گيرن، اگر براي بار دوم من رو بگيرن از كشور ممنوع الخروج مي شم .

وقتي دوست دختر من رو به خاطر اين كه همكارش داشته مي رسونده خانه مي گيرن، كلانتري وزرا به مادرش مي گن ببين دختر چي كار کرده كه گرفتتش !

وقتي دوست من رو كه با دوست دخترش دعوا کرده رو به خاطر يك آستين مي گيرن و جرم سياسي بودن و نقض قوانين كشور بهش مي زنن !

وقتي كه مادر و پدري انقدر احمق هستن كه به خاطر يكم با موبایل حرف زدن موبایل ازت مي گيرن و محدود خانه هم مي كننت، وقتي پدري تو رو حق طبيعي اش مي دونه و پول خرج كردن براي تو رو كه وظيفه اش هست رو منت مي دونه بر سر تو و تو را با يك كارگر ساختمان مقايسه مي كنه ؛ وقتي به كارگر پول مي دي انتظار داري ببيني شب چند رج ديوار رفته بالا .

وقتي دوستم هنوز بايد ناز پدر 70 سالش بخره، وقتي هنوز توي مرز 30 سالگي نمي تونه يك خانه داشته باشه و هنوز بايد زير بوق مادر و پدرش باشه، وقتي هر روز چيزي به اسم آرامش كه حق مسلم تو هست رو ازت دريغ مي كنن .

وقتي مادر دوستم مي گه دكتر فلاني بياد ببرمت عملت كنم يا پول بهت نمي دم تا نتوني بري بيرون و مجبور بشه نره تا نتونه دوست دخترش رو ببينه، وقتي دوستم مي خواد بياد بيرون دوست دخترش ببينه بايد كلي تو خانه دعوا كنه براي اين كه 5 دقيقه مي خواد عشقش ببينه !

بعد ما براي چي بجنگيم؟ به چي اين مملكت بمونيم؟ آرامش توي خانه ؟ مادر و پدري كه دركتم مي كنن؟ جامعه كه پذيرفتت ؟ گشت ارشادي كه هر وقت مي ببينش مي خواي سخته كني كه بار دوم نباشه كه مي گيرنت ؟

براي چي و چه هدفی آدم بايد تو اين مملكت بجنگه ؟

Write by : my immortal



چرا باید هم صدا باشیم

- ما لزیبن ها هنوز در خانه ، محل کار ، دانشگاه و خیابان مورد تبعیض واقع می شویم. **بدلیل این که**
- قانون روابط ما، زنان همجنسگرا، را رسمی نمی شمارد. **بدلیل این که**
- لزیبوفوبیا را، در افکار عمومی جا انداخته اند و باعث شده هنوز بسیاری از لزیبن ها از آشکار سازی بترسند. **بدلیل این که**
- هرگاه لزیبینی برای حقوق خود و دیگر لزیبن ها تلاش می کند، تهمت خود خواهی به او می زند ، گویی عمل رکیکی را انجام داده است. **بدلیل این که**
- خواستار زندگی آشکار هستیم، ما را می ترسانند و ترد می کنند. **بدلیل این که**
- فضا و مکانی برایمان وجود ندارد. **بدلیل این که**
- هرگاه خواستیم محیطی را برای لزیبن ها محیا کنیم، زنان بایسکشوال و مردان هم، خواستار شرکت در آن شدند. **بدلیل این که**
- به ما گفته شده است جسم و روحمان را به مردان دهیم و هرگاه این درخواست را رد کردیم مورد حمله و توهین قرار گرفتیم . **بدلیل این که**
- مردان به ما تجاوز می کنند و می کشنمان، اما باز خواست نمی شوند. **بدلیل این که**
- دوستان لزیبنمان را دستگیر می کنند و در بازداشتگاهها مورد تجاوز قرار می دهند. **بدلیل این که**
- هرگاه عصبانیت خود را نسبت به این بی عدالتی، خشونت و زن بیزاری مردان نشان داده ایم، به ما گفته اند که چرا دشنام می گوئیم. **بدلیل این که**
- هر گاه به مردی می گوئیم به ما دست نزنند و یا با ما صحبت نکنند ، می گوید مشکل جنسی داریم. **بدلیل این که**
- هرگاه به کسی می گوئیم که انتخاب ما تنها معاشرت با زنان است به ما می گوید " ساده لوح " هستیم، نصیحتمان می کند که خودمان را از بشریت جدا نکنیم. **بدلیل این که**
- زنان بایسکشوالی که خود را لزیبن می نامند ، به ما می خندند و می گویند که آنها هم، روزی از مردان متنفر بوده اند اما تغییر کرده اند پس ما هم تغییر خواهیم کرد. **بدلیل این که**
- در جامعه لزیبن های فاعل را به مرد بودن، متهم می کنند. **بدلیل این که**
- هرگاه زنی می خواهد تنها و آزاد زندگی کند مورد شتمات و تهاجم مردان قرار می گیرد. **بدلیل این که**
- هرگاه زنی می خواهد بر روی پای خود بایستد و زیر بار یوق مرد نباشد او را سرکوب می کنند. **بدلیل این که**
- برای جدا شدن از خانواده باید حتما با مردی ازدواج کنیم و تن خود را بفروشیم. **بدلیل این که**
- ارزش زن بودن ما را، با لزیبن بودنمان، به زیر سوال می برند. **بدلیل این که**
- حق آزاد زیستن و حقیقی زیستن را، به عنوان یک لزیبن از ما می گیرند. **بدلیل این که**

بیایید امروز برای همه ی این بی عدالتیها با هم فریاد بزینم و هم صدا شویم و نگذاریم که دیگر، هیچ صدایی آن را خفه کند .بیایید امروز دست در دست هم بدهیم و یکدیگر را پیدا کنیم تا در فردها تنها نمایم.امروز آینده ی گذشتگان ما است، آنهایی که فریاد زدند ، کتک خوردند ، ترد شدند ، اما با افتخار ایستادند و این محیط را برای من و تو فراهم کردند تا بتوانیم دستان یکدیگر را بگیریم و آزادی را برای آینده گان به ارمغان آوریم. بیایید با هم ، همصدا شویم.



اگر در آرزوی دنیایی هستی که در آن بتوانی عکس پارتتر همجنست را، بر روی میز کارت بگذاری، این کار را انجام بده، تا در آن دنیا باشی، و اگر در آرزوی



دنیایی هستی که در آن، بتوانی دست دوست دختر خود را در خیابان بگیری، دستش را بگیر تا در آن دنیا زندگی کنی، اگر در آرزوی دنیایی هستی که در آن، افراد همجنس‌گرای بیشتری در انتخابات حضور پیدا کنند، پس خودت در انتخابات شرکت کن، اگر در آرزوی دنیایی هستی که در آن بتوانی پارتتر خود را به مهمانی شرکتت ببری، این کار را انجام بده و با او به آن مهمانی برو. من تمام این کارها را انجام داده‌ام و امروز در دنیایی که می‌خواهم زندگی می‌کنم.

فراموش نکنید که دو چیز ما را ستم دیده نگه می‌دارد: "آنها و ما"

ما تنها نیمی از این معادله هستیم. هرگز در طول یک شبانه روز دنیا تغییر نخواهد کرد تا بتوانیم به سادگی، در ملاء عام آشکار سازی کنیم. برای به دست آوردن روز آرزوهایمان باید اطلاع‌رسانی درستی را آغاز کنیم، این معجزه تنها با تلاش فرد، فرد ما رخ خواهد داد.

اطلاع‌رسانیمان را باید از افراد کمتری آغاز کنیم و به افراد بیشتری ختم کنیم، و این کار را باید تا زمانی که همه پذیرایمان شوند ادامه دهیم. هرگز شک نکنید، ما این دنیا را خواهیم آفرید، زیرا دوست من، ما خوشبختیم که در دموکراسی زندگی می‌کنیم و در دموکراسی، ما تصمیم‌گیرنده هستیم.

تامی بالدوین

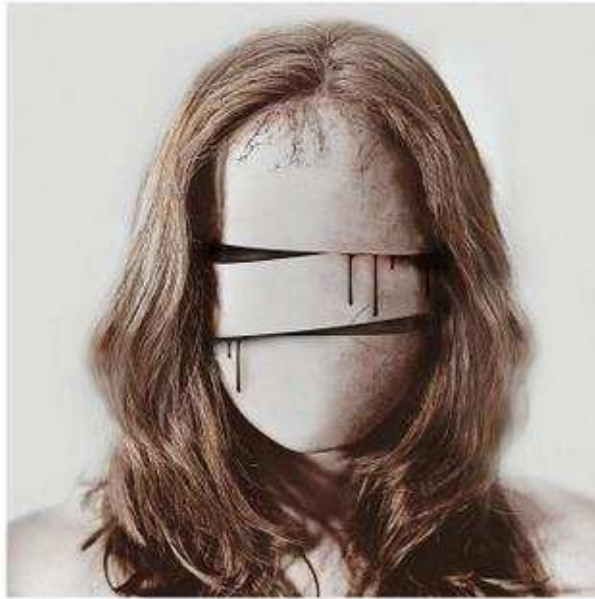


تامی بالدوین، عضو کنگره امریکا، اولین عضو کنگره در سال 1981 به نمایندگی ناحیه ویسکونسن دوم Wisconsin's Second می باشد. مبارزه انتخاباتی تامی، یکی از فعال ترین و کمیاب ترین نمونه های گروه های انتخاباتی بود که موفق به جذب رای دهندگان جوان و افرادی که، حتی برای اولین بار در زندگیشان رای می دادند شد و به همین دلیل توانست در انتخابات برنده شود.

تامی، ساکن شهر مدیسون است. او با برنده شدن در انتخابات و آشکار سازی گرایش جنسش، پدیده ای در تاریخ سیاسی کنگره امریکا می باشد. تامی متولد شهر مدیسون با تحصیلات فوق لیسانس دولت و ریاضیات است و در سال 1981 از دانشگاه Wisconsin مدرسه قانون، دکترای خود را گرفت و در سالهای 1989 تا 1992 به کارهای قانونی پرداخت.



یگانگی خویش



چه چیزی مانع شناخت تو از خویشت می‌گردد؟

شناخت خویشت باید آسانترین کار تو باشد آنگاه به دشوارترین کار تو تبدیل شده است چرا؟

شناخت خویشت برای تو تقریباً به امری محال تبدیل شده است. اشکال کار در کجاست؟

تو توان شناختن داری. تو هستی و این توان نیز با توست. پس مشکل کدام است؟

چرا نمی‌توانی این توان را به کار گیری؟

اشتباهی رخ داده است که اگر آن را تصحیح نکنی برای همیشه از شناختن خویشت محروم می‌مانی. اشتباه همان شکافیست که در روح تو افتاده است.

تو انسجام خویش را از دست داده‌ای، جامعه تو را تکه تکه کرده و هر تکه را مقابل تکه دیگر قرار داده است. استراتژی بسیار ساده است اگر این استراتژی انجام شود مشکل حل می‌شود استراتژی این است که جامعه ایده آل‌ها و بایدهای خود را بر تو تحمیل می‌کند. جامعه، چنان عمیق و ظریف این کار را انجام می‌دهد که تو همواره به دنبال آموختن الگوی "چگونه زیستن" در جامعه باشی. به تدریج فراموش می‌کنی که کیستی و چه استعدادهای در تو هست. تو مستغرق آینده می‌شوی و لحظه واقعی اکنون را از یاد می‌بری.

چشمان تو به آینده دور خیره مانده است.



بنابر این آنها نمی توانند به درون بچرخند و درون را ببینند.

ذهن تو همواره معطوف به آن است که چکار کنی و چگونه آن کار را انجام بدهی. زبان تو، زبان باید ها و نباید هاست. درحالی‌که واقعیت، از "هست" ها تشکیل شده است نه از "باید" ها. واقعیت، با "باید" ها و "نباید" ها بیگانه است.

یک گل سرخ، یک گل سرخ است. در هیچ جا به هیچ وجه مطرح نیست که گل سرخ، چیز دیگری باشد. نیلوفر، نیلوفر است. نه گل سرخ تلاش میکند که نیلوفر باشد و نه نیلوفر تلاش می کند که گل سرخ باشد. به همین دلیل هیچکدام از آنها دچار عصبیت نمی شوند. آنها به روان‌کاو و روان‌پزشک نیازی ندارند.

گل سرخ، سالم است و بیمار نمی شود، زیرا همواره در واقعیت خود زندگی می کند. همه پدیده های هستی واقعیت خود را زندگی می کنند، مگر انسان.

تنها انسان است که خود را در کلاف "باید" ها و "نباید" ها پیچیده است. "باید" ها و "نباید" ها مسیری متفاوت با "هست" دارند. این گونه است که انسان بین "باید" ها و "نباید" ها و "هست" خویش تقسیم می شود.

تو نمی توانی موجودی جز آنچه که هستی باشی تو فقط می توانی چیزی باشی که هستی. تو می توانی خودت باشی، نه کس دیگر. هنگامی که این حقیقت را بفهمی، تمامی ایده آل های تحمیل شده بر تو فرو می ریزند. هنگامی که این ایده آل های تحمیل شده ناپدید می شوند واقعیت آشکار می شود. آنگاه چشمان تو در لحظه اکنون قرار می گیرند و واقعیت را می بینند آنگاه گسیختگی شخصیت تو بر طرف می شود تو یگانگی و وحدت خویش را باز می یابی.

این آغاز اتحاد با خداست.

ابتدا با خود یگانه باش.

یگانگی با خود، گام نخست وحدت عارفانه است. گام دوم، وحدت با هستی ست.

برداشتن گام دوم، چندان دشوار نیست.

برداشتن گام نخست است که به دلیل شرایط و تربیت و غیره دشوار شده است. اگر نخستین گام پذیرفتن خویش و دوست داشتن خویش همانگونه که هستی بر داری گام دوم را به سهولت بر خواهی داشت. برای مثال هنگامی که غمگین هستی واقعیت غم خود را بپذیر سعی نکن و انمود کنی غمگین نیستی و سعی



نکن لبخند ساختگی و مسخره بر لبان خود بنشانی تا دیگران را راضی نگه داری. خودت باش ، اگر غمگین هستی غمگین باش. غمگین بودن واقعی، بهتر از شاد بودن ساختگیست. اگر به خنده تظاهر کنی دو پاره می شوی : پاره ای که واقعاً غمگین است و پاره ای که ظاهری می خندد.

وجود تصنعی تو مورد قبول جامعه واقع می شود، اما وجود حقیقت طرد و به پشت صورتک ها رانده می شود. هنگامی که در آینه معرفت نگاه می کنی تا خود را ببینی، صورتک هایت را می بینی. به همین دلیل، شناخت خویشتن، بسیار دشوار شده است. چه باید کرد؟ چاره پذیرش بی قید و شرط وجود خویش می باشد. خود را، همانگونه که هستی، قبول کن.

چه کسی گفته است که تو ناقصی ؟ چه کسی گفته است که تو گناه کاری؟ چه کسی گفته است که تو دوست داشتنی نیستی؟

حقیقت خود را زندگی کن و از این باور حراسی به دل راه نده.

با غم هایت غمگین باش، با شادیهایت شاد.

با پذیرش واقعی خود معجزه ای روی می دهد و تمامی درهای خداوند به رویت باز می شوند: خوب می شوی، پاک می شوی، زیبا می شوی. زیرا گسست روانی ات بر طرف می شود و تو در شکوه یگانگی خویش ظاهر می شوی. **فقط کا فیست بگویی: "من اینم و همین را دوست دارم"** با این گشودگی بر روی آنچه که هستی، آسوده می شوی. شادمانی و سعادت ، در همین آسودگی نهفته است. تمامی مشکلات روانی ناشی از گسست روانی توست. دردها و اضطراب تو، ناشی از انشقاق روح توست.

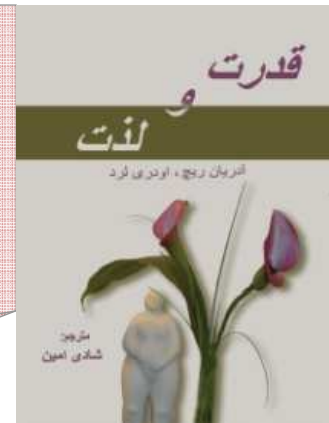
این دوگانگی را زمین بگذار و یگانه شو.





کتاب "قدرت و لذت" شامل مقالاتی در باره هم جنس گرایی، یهودی ستیزی ، خشم ، اروتیسم و هویت بابی زنانه که ترجمه ای از نظرات آدریان ریچ و اودری لرد میباشد توسط **شادی امین** به فارسی ترجمه و منتشر شده است .

شما می توانید از این شماره به بعد در " **همجنس من** " بخشهایی از این کتاب را بخوانید. انتشار این کتاب از طریق نشریه " همجنس من " با اجازه و هماهنگی نویسنده خانم شادی امین می باشد



دگر جنس گرایی اجباری و هستی همجنس گرایانه

آدریان ریچ

قسمت سوم :

می بایستی یکبار این سؤال مطرح شود که چرا بعضی از زنان اما هیچگاه و نه حتی بصورت موقت "با دوستی های تاکنون ارجح شان وداع نمی کنند؟". و چرا هویت یابی مردانه – وفاداری به اتحاد با مردان در عرصه اجتماعی، سیاسی و روشنفکری - در بین زنان نیز وجود دارد، در بین زنانی که تمام زندگیشان را در یک رابطه همجنس گرایانه زندگی می کنند؟ نظریه بری ما را به سؤالات جدید می رساند. او روشن میکند که در چه اشکال چند جانبه ای دگر جنس گرایی اجباری خود را بروز میدهد. قوانینی که حق تسلط جنسی مردان بر زنان را تثبیت می کند ریشه اشان در اسطوره پهلوانان، در تمایل مردان به فتح همه چیز، در آلت جنسی مردان - و زندگی مستقلش- نهفته است. این قوانین از یک سو فحشاء را بعنوان یک مقوله جهانی و قابل فهم فرهنگی توجیه می کنند و از سوی دیگر بردگی جنسی در خانواده را تحت عنوان پیش فرض حق "زندگی خصوصی خانوادگی" و "ویژگیهای فرهنگی" توجیه می کنند. (38)

بنابر نظریه بری دختران و پسران یاد می گیرند که نیازهای جنسی پسران نوجوان و در حال رشد (که اگر زمانی تحریک شدند هیچ مسئولیتی نپذیرفته و پاسخ "نه" را قبول نمی کنند) به نرم و پایه منطقی رفتار جنسی مردهای بالغ بدل می شود. ما در اینجا با یک رشد جنسی ناکامل و محدود روبرو هستیم. از اینجاست وجود تجاوز در زناشویی، از اینجاست همسر ژاپنی ای که مایوس و خشمگین ، خودش چمدان شوهرش را برای یک اقامت آخر هفته در یک فاحشه خانه در تایوان می بندد، و از اینجاست رابطه نابرابر قدرت از



جنبه روحی و اقتصادی درمناسبات بین مرد و زن، بین کارگر و کارفرما، پدر و دختر، پروفیسور و دانشجوین. هویت یابی مردانه به این شکل عملکرد دارد که ارزشهای استعمارگران در ما نهادی شده و در استعمار شخص خود و جنس خود

فعالانه همکاری میکنیم... هویت یابی مردانه آن عملی است که توسط آن زنان به مردان ارزش و جایگاهی فرای زنان و در واقع فرای خود میدهند. این در مورد موقعیت، اهمیت افراد (مردان-م.) و باور به آنان در اغلب شرایط و بدون در نظر گرفتن امتیازهایی که زنان در این شرایط متفاوت با خود به همراه می آورند، صدق می کند. در این حالت رابطه با زنان غالباً و در تمام عرصه ها به عنوان امری فرعی و بی اهمیت تلقی می شود. (39)

نشان دادن تناقضات فکری ای که زنان بسیاری در آن غرق می شوند نیاز به تحقیقات دقیق تری دارد. تناقضاتی که هیچ زنی در دراز مدت از آن بطور کامل در امان نخواهد بود. ما هر قدر هم که به ارتباطات بین زنان، شبکه های زنان و یک سیستم ارزشی زنانه و فمینیستی اعتقاد داشته باشیم، تربیت ما و همچنین اعتماد و باورمان به مردان و جایگاه آنان می تواند همیشه تفکر ما را به خطا انداخته و به انکار احساسات و آرزوهایمان منجر شده و باعث یک سردرگمی عمیق جنسی و بینشی در ما گردد. (40)

من نقل قولی از یک نامه می آورم که آن را در همان روزی که این قطعه را می نوشتم دریافت کردم: "رابطه من با مردان همیشه خیلی بد بود - من اکنون در اوج یک جدایی دردناک هستم. من تلاش می کنم که از زنان نیرو بگیرم - بدون دوستان زخم نمیتوانستم به زندگی ادامه دهم." زنان چند بار در روز این گونه فکر می کنند، آن را برزبان می آورند و در مورد آن می نویسند و تا چه حد این تناقضات فکری خود را آشکار می سازد؟

بری نتایج تحقیقات خود را به این شکل بیان می کند:

با توجه به رشد جنسی ناکامل، که برای جماعت مردان طبیعی بنظر می آید، و با توجه به تعداد زیاد مردانی که دلال، مشتری و عضو سازمانهای جنایی و باندهای بردگی، رؤسای فاحشه خانه ها و سالن های "ماساژ"، دلالانی که به سرویس دهی با استثمار جنسی مشغولند، بچه بازاها (پدوفیل ها)، توزیع کنندگان پورنوگرافی، خشونت کنندگان بر همسرانشان و متجاوز هستند، در وهله اول انسان زبانش از تعداد جماعتی بند می آید که دخیل در تداوم بردگی جنسی زنان هستند. تعداد وسیع مردانی که در این عرصه عملکرد دارند می بایست دلیلی باشد برای فراخوان به یک موقعیت اضطراری ملی و بین المللی واعلام بحران خشونت جنسی. اما آنچه که باعث نگرانی بیشتر می باشد این است که همه اینها به عنوان آمیزش جنسی طبیعی پذیرفته می شوند! (41)



سوزان کوین در یک رساله بسیار بحث برانگیز و در عین حال تحریک آمیز پیش شرطهای ایجاد مرد سالاری را به این شرح تبیین می‌کند: "گروههای اولیه زنان که بچه هایشان - از هر دو جنس- را بدنیا می‌آورند، اما پسر بچه‌ها را طرد می‌کردند با فشار مردان در اقلیت قرار گرفتند، نه ازدواج مرد سالارانه بلکه تجاوز به مادران توسط پسرانشان بعنوان اولین عمل سلطه مردان بود. عامل آغازکننده چنین روندی مناسبات جدید بین دو جنس نیست بلکه مناسبات بین مادر و فرزند است، که از سوی پسران در حال بلوغ این چنین توجیه می‌شود که فرای موقعیت سنیشان اجازه دارند در جمع‌های زنانه بمانند. عشق به مادر مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد تا حق مردانه در ایجاد رابطه جنسی با زنان تثبیت

شود. اما در تداوم خود حفظ چنین حقی تنها با خشونت (یا با مهار آگاهی) میتواند ممکن شود. چرا که قدیمی‌ترین، عمیق‌ترین و کاملترین روابط، رابطه ما بین زنان است. (42)

من فکر می‌کنم این تز بی‌نهایت جالب است چرا که یکی از آگاهیهای انحرافی در خدمت دگر جنس‌گرایی اجباری، حفظ و تداوم یک شمایل رابطه مادر-پسری است که از زنان انتظار دارد بدون چون و چرا به متجاوزین شان محبت مادرانه و همدلی ابراز کرده و به کسانی که به آنها خشونت روا می‌دارند خدمت کنند. به راستی چند تن از زنان قوی و آگاه تحمل "رفتارهای ماچو مابانه" (گردن کلفتی و برتری جویی- م.) کس دیگری جز پسر هایشان را دارند!، حال به هر دلیلی- وقتی دقیقتر می‌شویم - می‌بینیم که اقداماتی که در خدمت حفظ زنان در عرصه جنسیتی مردان عمل میکنند چقدر وسیع اند، آن وقت این پرسش در مقابل ما فمینیست‌ها قرار می‌گیرد که آیا برای ما سؤال اساسی "بی‌عدالتی"، تسلط مردان بر فرهنگ و یا "تابو کردن همجنس‌گرایی" است؟ آیا معضل اصلی ما بیش از همه اجبار به دگر جنس‌گرایی برای زنان نیست که حق ارتباط بدنی، اقتصادی و عاطفی مردان با زنان را تأمین و تثبیت می‌کند. طبیعتاً یکی از ابزارهای پیشبرد چنین هدفی غیر قابل رؤیت و محو کردن امکان هستی همجنس‌گرایانه برای زنان است، هستی همجنس‌گرایانه - این قاره غرق شده که گاه به گاه و قطعه قطعه دوباره بیرون می‌آید تا باز از نو غرق



شود. - تحقیق و تئوری فمینیستی که به محو کردن و حذف همجنس‌گرایی زنان کمک می‌کند در حقیقت بر علیه رهایی و تقویت زنان به عنوان یک گروه کمک میکند. (43)

ادعای اینکه "اکثر زنان بطور طبیعی دگر جنس‌گرا هستند" به لحاظ نظری و سیاسی بر سر راه بسیاری از زنان مانع می‌گذارد. این ادعا همچنان یک ادعای قانع‌کننده به نظر میرسد چرا که اولاً "هستی همجنس‌گرایانه از تاریخ پاک شده است و لزبین بودن به عنوان بیماری قلمداد شده و ثانیاً "هستی همجنس‌گرایانه تنها به عنوان استثناء قلمداد شده و نه به عنوان امری عادی و ذاتی برای زنان. ثالثاً" در نهایت برای انسانهایی که خود را "به طور طبیعی" و "به اختیار" دگر جنس‌گرا می‌پندارند، قدم عظیمی است که با پذیرند، دگر جنس‌گرایی شاید شیوه "ارجح" برای زنان نباشد بلکه یک شکل از رابطه جنسی است که با سازماندهی، نمایش، اجبار و با تکیه بر تبلیغات و خشونت حفظ می‌شود.

اگر نخواهیم دگر جنس‌گرایی را به عنوان یک ساختار ببینیم به این معنی است که نمی‌خواهیم بپذیریم که سیستم اقتصادی که سرمایه‌داری نامیده میشود و یا سیستم کاست‌نژاد پرستانه براساس ابزارهای متعددی سرپا نگهداشته شده است که خشونت فیزیکی و آگاهی غلط اجزاء آن هستند. فمینیسم هویت یافته از دگر جنس‌گرایی به شهادت زیادی احتیاج دارد که این گام را برداشته و دگر جنس‌گرایی را به عنوان یک "تمایل" یا "انتخاب" برای زنان به زیر سؤال ببرد و منتج از این درک فعالیت روشنفکرانه و احساسی انجام دهد. اما من فکر می‌کنم این امر در همه جا نتایج با ارزشی به بار خواهد آورد: آزادی تفکر، اعلام راههای تازه، شکستن یک سکوت بزرگ دیگر و ایجاد صراحتی نوین در مناسبات شخصی.

من واژه وجود یا هستی همجنس‌گرایانه و یا توالی همجنس‌گرایانه را انتخاب کردم چرا که "لزبینیسم" یک مفهوم جانبی پزشکی با خود به همراه دارد. وجود و هستی همجنس‌گرایانه بر این امر تأکید می‌کند که لزبینها در تاریخ حضور دارند و در عین حال نشان میدهد که ما بدون وقفه تلاش میکنیم به این حضور معنا بخشیم. مفهوم توالی همجنس‌گرایانه برای من مجموعه‌ای از تجربیات هر زنی در طول زندگی و در طول تاریخ را در بر دارد و مفهومش تنها این نیست که زنی با زن دیگر رابطه جنسی را تجربه کرده باشد و یا آگاهانه آن را آرزو کند. چنانچه ما این مفهوم را بیشتر بسط داده و به اشکال پایه‌ای رابطه بین زنان بکشانیم - برای مثال به اینکه زنان یک زندگی پرمحتوای درونی با یکدیگر دارند و خود را در مقابل ارباب مردان متحد کرده و در عمل و در سیاست از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند و یا آن را با انکار ازدواج و یا آنچنان که ماری دالی می‌گوید رفتار "جادوگرها" کنار هم بگذاریم- بخش بزرگی از تاریخ و روانشناسی زنانه را درمی‌یابیم که با درک محدود تاکنون صرفاً جسمی از "لزبینیسم" (همجنس‌گرایی) برای ما ممکن نبود. هستی همجنس‌گرایانه همچنان که شکستن یک تابو است، رد یک نوع زندگی اجباری است و در عین حال یک حمله مستقیم و غیرمستقیم علیه حق مسلم مردان بر زنان است.



اما هستی همجنس‌گرایانه باز هم مفهومی فرای اینهاست. حتی اگر ما آنرا ابتدا به ساکن فقط در شکل انکار مردسالاری و به عنوان عملی مقاومت آمیز می‌بینیم. طبیعتاً این امرایفای نقشهای اجباری، از خود بی‌زاری، افسردگی، اعتیاد به الکل، خودکشی و خشونت حتی در بین زنان را انکار نمی‌کند. ما بایستی از این کاراجتناب کنیم که "خلاف جریان" و تحت تهدید به شدیدترین مجازات‌ها، عمل کردن و عشق ورزیدن را ساده، بی‌خطر و سانتیمنتال توضیح و جلوه دهیم. لیزب بودن (که فرق می‌کند با یهودی و یا کاتولیک بودن) معنی اش زندگی کردن بدون یک علم قابل دسترسی و بدون یک سنت یا توالی و بدون بنیانهای اجتماعی است. ما بایستی نابودی تمامی شواهد، نامه‌ها و اسناد مربوط به هستی همجنس‌گرایان را به عنوان ابزاری برای حفظ دگر جنس‌گرایی اجباری برای زنان جدی بگیریم. بدین وسیله شناخت و آگاهی از لذت، عاطفه، شجاعت و تجربه مشترک، درست مثل آگاهی به تقصیر جمعی، خودفریبی و درد از ما دریغ می‌شود. (45)

از لحاظ تاریخی با "محدود کردن" لزیب‌ها - به عنوان تعبیر زنانه - در همجنس‌گرایی مردانه، هستی سیاسی شان از آنها گرفته شد. هستی همجنس‌گرایانه زنان را با همجنس‌گرایی مردان یکی دانستن به این علت که هر دو آنها مطرود هستند، به این معنی است که بار دیگر واقعیت زنانه را منکر شویم. این که زنان ملعون به عنوان لزیب و همجنس‌گرا از مجموعه روند مستمر مقاومت زنان علیه بردگی جنسی حذف شده و در یک مدل مردانه قرار گرفته‌اند، این یک جعل تاریخی است. بدیهی است که بخشی از تاریخ زنان لزیب را آنجائیکه



آنها بدلیل نبود اجتماعات قابل اتکاء زنانه به نوعی زندگی اجتماعی و تقسیم امور مشترکشان با مردان همجنس‌گرا روی آوردند را در تاریخ همجنس‌گرایان مرد بازمی‌یابیم. اما بایستی بین اینها تفاوت قائل شویم، تفاوت‌هایی از قبیل نبود امتیازات فرهنگی و اقتصادی برای زنان در مقایسه با مردان و تفاوت کیفی روابط زنان با مردان، برای مثال تسلط رابطه جنسی مخفی و ناشناس و توجیه رابطه جنسی با کودکان بین همجنس‌گرایان مرد، جوان بودن بعنوان یکی از معیارهای جذابیت جنسی در بین آنان و غیره. من در تعریف و تبیین هستی همجنس‌گرایانه زنان، امیدوارم که قدمی در جهت گسست از معیارها و ارزشهای مردان همجنس‌گرا بردارم. من تجربه همجنس‌گرایی زنان را مانند مادری تجربه ای عمیقاً زنانه می‌دانم. به این تجربه اشکال خاص و معینی از سرکوب نیز تعلق دارد. مادامی که تجربه همجنس‌گرایی زنان را با اشکال دیگر روابط جنسی که مطرود هستند یک کاسه کنیم تعاریف و ظرفیتهای ویژه آن برای ما تفهیم نمی‌شوند.



در حالیکه از سویی تعریف مردسالارانه واژه "لزبین" تعریفی محدودکننده و صرفاً جسمی است از سوی دیگر دوستی‌ها و رفاقت‌های بین زنان از محدوده اروتیسم خارج می‌شوند. تعریفی که باعث محدودیت اروتیسم می‌شود. زمانی که ما دامنه تعریف هستی همجنس‌گرایانه را درک کنیم و آنرا عمق و وسعت بخشیم در آن صورت شکافهای استمرار همجنس‌گرایی را نشان داده و اروتیسم را با معیارهای زنانه باز می‌شناسیم: اروتیسم نه به عنوان چیزی مبهم و یا محدود به یک عضو بدن و یا اصولاً "محدود به بدن بلکه آنچنان که آورده لرد آن را تبیین کرده است یک انرژی که خود را در " بیان و تقسیم لذت - لذت جسمی، عاطفی و روانی-" و در یک کار مشترک نشان میدهد. اروتیسم به عنوان لذتی توان بخش که به ما انرژی پذیرش "ناتوانی و یا هر احساس مأیوس‌کننده و به نظر من غیر طبیعی مثل تسلیم، تردید، پشیمانی، افسردگی و انکار خود" را میدهد. (46)

وقتی ما این احتمال را در نظر بگیریم که همه زنان در یک توالی همجنس‌گرایانه زندگی می‌کنند. از زمان شیر خوردن از سینه مادرشان تا زن بزرگسالی که حس ارضاء جنسی دارد، از زمانی که به بچه اش شیر میدهد و شاید با بوی شیر به یاد بوی شیر مادرش می‌افتد. و یا همچون زنانی مثل، کلو و الیویا (دو شخصیت زن یکی از توشته‌های ویرجینیا وولف- م.) که یک آزمایشگاه را با هم قسمت کرده اند (47) تا گریزین که تا هنگام مرگ در 90 سالگی، توسط زنان تیمار، پرستاری و نوازش می‌شود.

ما اگر این موارد را در نظر بگیریم آنوقت احتمالاً می‌بینیم که چگونه خودمان چه خود را لزبین بنامیم و چه ننامیم، دائم در این توالی حضور یافته و دوباره از آن بیرون می‌آئیم. با درک این موضوع می‌توانیم ارتباط وجوه متفاوت هویت یابی زنان با یکدیگر را بفهمیم: ارتباط دوستی‌های صمیمی عمیق و احساسی "بیشرمانه" دختر بچه‌های هشت تا ده ساله برای مثال با تجمع‌های زنان "بگینه" در قرن 12 تا 15 [زنانی که "خانه‌های ارزان در بین مناطق پیشه‌ورنشین را با هم تقسیم می‌کردند، (...) زنان پرهیزگار مسیحی که طبق صلاح دید خودشان لباس ساده می‌پوشیدند، ساده زندگی می‌کردند و با مردان نمی‌آمیختند." زنانی که خرج زندگی خود را از طریق نخ‌ریسی، نانواپی، پرستاری بیماران و تأسیس مدرسه برای دختر بچه‌ها بدست می‌آوردند و توانستند تا وقتی که کلیسا به اجبار آنها را پراکنده کرد، بدون احتیاج به ازدواج و عواقب ناشی از آن زندگی کنند. (48)

سپس ما می‌توانیم ارتباط بین این زنان را با زنان معروف "لزبین" از مدرسه زنان در سافو در قرن هفتم قبل از میلاد بشناسیم - و یا ارتباط آنها را با خواهری‌های نهران و شبکه‌های اقتصادی در آفریقا و یا تجمع زنان چینی که از ازدواج سرباز می‌زدند - یعنی تنها زنانی که پاهایشان بسته نبود و آنچنان که آنیس اسمدلی گزارش می‌کند از به دنیا آمدن فرزندان دختر استقبال می‌کردند. و اعتصابات موفق کارخانه‌های ابریشم را سازمان می‌دادند. (49) و بالاخره می‌توانستیم ارتباط موارد گوناگون و کاملاً مجزای بین کسانی که از ازدواج سرباز می‌زدند را باهم دریافته و آنها را با هم مقایسه کنیم: برای مثال شکل خودمختاری که یک



زن سفید استثنائی در قرن 19 به اسم امیلی دیکینسون برای خودش ایجاد کرد را با استراتژی ای که زن سیاه استثنائی یعنی زورا نال هورستون در قرن 20 داشت مقایسه کنیم. دیکینسون هرگز ازدواج نکرد، با مردان رابطه دوستی طولانی مدت داشت، در خانه پدریش عزلت گزید و در تمام طول زندگیش نامه های عاشقانه به جاری اش (سوگیلبرت) نوشت. یک دوره طولانی نیز به دوستش کتی اسکات آنتون نامه های عاشقانه می نوشت. هورستون بالعکس دو بار ازدواج کرده بود هر دو بار پس از مدت کوتاهی از همسرانش جدا شد از فلوریدا به هارلم آمد و از آنجا به دانشگاه کلمبیا و سپس هایتی و بالاخره مجدداً به فلوریدا بازگشت و بارها ارجحیت سفیدپوستان، فقر، موفقیت و شکست شغلی را تجربه کرد. روابطی که به آنها تکیه داشت از مادرش شروع می شد و همه، روابطی بود با زنان. این دو زن با شرایط زندگی کاملاً متفاوت هر دو با ازدواج مخالفت کردند کار و زندگی خود را خود تعیین کردند و بعدها مٌهر "غیرسیاسی" خوردند، هر دوی آنها به مردان روشنفکر عالیرتبه کشش داشتند و برای هر دوی آنها، زنان جذابیت دائمی و نیروبخش زندگیشان بودند. (50)



اگرما دگرجنس گرایی را برای احساسات و گرایش عاطفی زنان "طبیعی" بدانیم، دیدن نمونه زندگی های این چینی- نمونه های آسیب دیده و عاری از احساس لذت - برایمان باعث سردرگمی و گیجی است. و یا در یک بیان آزادتر دگرجنس گرایی برایمان به یک "شیوه زندگی" بی معنی تقلیل پیدا می کند. کار و کوشش روزانه این زنان برای ادامه بقا و مقاومتشان به تنهایی یا دسته جمعی - که چون کار نویسندگان، فعالین سیاسی، مدافعین اصلاحات، مردم شناسان و یا هنرمندان است - تلاشی که برای خود شدن با اتکاء به نیروی خودشان انجام میدهند، بی ارزش قلمداد می شود و به عنوان میوه تلخ "حسرت آلت مردانه"، و یا به عنوان عصاره اروتیسم تجربه نکرده و یا حرف مفت یک "ضد مرد" برداشت می شود. اما اگر ما از نقطه حرکت دیگری آغاز کنیم می بینیم که در چه ابعادی و به چه شیوه هایی "تمایل" دگر جنس گرایانه به زنان



تحمیل می شود، آموغ معنای چنین زندگی و کار منحصر به فردی را نه تنها به شکل دیگری می فهمیم بلکه متوجه یک عملکرد مرکزی در تاریخ زنان می شویم: این نکته که زنان همیشه علیه ارباب مردان به دفاع از خود برخاسته اند. در تمام فرهنگها و در تمام دوره ها غالباً یک نوع فمینیسم در عمل و نه صرفاً تئوریک، در دستور کار قرار گرفته است. و ما بالاخره می توانیم مبارزه زنان علیه بی قدرتی خود و شورشهای رادیکال آنان را نه تنها با تعریف مردانه موقعیتهای "مشخص انقلابی"، بلکه در تمام موقعیتهای بررسی کنیم، شورشهایی که در ایدئولوژی مردانه "انقلابی" نامیده نمی شوند. برای مثال در سرپیچی بعضی از زنان در تولید بچه در شرایطی که زنان دیگری با تحمل خطرات بسیار به آنها کمک کرده اند، و یا در سرپیچی اشان از اینکه برای مردان فراغت و آسودگی زندگی ایجاد کنند (...). (هر دوی این موارد بخشهایی از کار غیررسمی و بدون مزد زنان هستند که از سوی هیچ سندیکایی حمایت اقتصادی نمی شدند و نمیشوند)، و یا همچون آندریا دورکین، سکس افسانه ای زنان با رد آلت جنسی مردان که به عنوان "ناتوانی جنسی" و "پاک دینی" شمرده شده، عملی که در واقع فرعی و جانبی دانستن قدرت مردانه معنا میداده است. " این یک شورش بوده است ، یک شورش بی اثر... اما در نهایت یک شورش". (51) ما نمی توانیم با بینش دینراشتاین خود را راضی کنیم که گویا زنان "نظم جنسیتی" تاریخ را در همدستی با مردان بنا کردند. ما آغاز به بررسی رفتارهای تاریخی و همچنین سرنوشت افراد می کنیم مواردی که تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته اند و یا برچسب های انحرافی برخوردار داشته اند. رفتارهایی که در زمانها و مکانهای مشخصی با توجه به خشونت که در تقابل با آنها اعمال میشد، در بسیاری موارد شورشهای رادیکالی معنا می دهند. با چنین شورشهایی و ضرورت آنها ما می توانیم در نهایت احساس و عواطف بدنی زنان به زنان دیگر را به هم ربط دهیم، امری که برای هستی همجنس گرایانه زنان دارای مفهوم محوری است: لذت جنسی و اروتیسم ، به عنوان یک تجربه زنانه که نه تصادفاً بلکه به طرز وحشیانه ای نابود شده است.



دگر جنس گرایی با خشونت آشکار و یا اجبار نمان بر زنان تحمیل می شود و با این وجود زنان علیه آن مقاومت کرده اند. این مقاومت در بسیاری از موارد به بهای شکنجه، زندان، جراحی روانی، طرد شدن از اجتماع و یا فقر مطلق بوده است. در سال 1976 در بروکسل، در "تریونال علیه جنایات علیه زنان" ، "دگر جنس گرایی اجباری" به عنوان یکی از اشکال "جنایت علیه زنان" پذیرفته شد. با اظهارات شهود از فرهنگهای مختلف برای مثال نروژ و زیمبابوه مشخص شد که در چه ابعادی تعقیب زنان همجنس گرا عملی هر روزه و جهانی است. (52)



اما در مورد زنانی هم که در بررسی های کارول اسمیت روزنبرگ مطرح می شوند - یعنی زنانی که ازدواج کردند ، متاهل ماندند و در یک احساس و عاطفه قوی زنانه زندگی کردند- نمیتوان گفت که دگر جنس گرایی اشان یک "تمایل" بوده است. این زنان ازدواج کرده اند چرا که ازدواج برای حفظ حیاتشان به لحاظ اقتصادی یک ضرورت بود، برای اینکه بتوانند بچه دار شوند و بچه هایشان در فقر و انزوای اجتماعی بزرگ نشوند، این زنان ازدواج کردند که قابل احترام باشند، تا آن کاری را کرده باشند که از زنان انتظار می رود - چنانچه آنها دوران کودکی "غیرطبیعی" در پشت سر داشتند به این نیاز داشتند که احساس "طبیعی" بودن بکنند، علاوه براینکه عشق دگرجنس گرایانه همیشه بعنوان یک وظیفه بزرگ و هیجان آور برای تأمین و رضایت خاطر زنان مطرح می شود. ما شاید با اعتقاد و یا با احساساتی مغشوش از این ساختار پیروی کردیم، اما احساساتمان - لذتمان - به این طریق رام و ارضاء نشدند. هیچ آماری در مورد زنان همجنس گرایی وجود ندارد که غالب عمر خود را در یک زندگی دگرجنس گرایانه گذرانده اند. و آنطور که نویسنده تئاتر لورین هانسبری در یک مجله همجنس گرایی به نام "لادر" نوشت: "چنین آماری هرگز نیز بدست نخواهد آمد... (یک زن قوی و صادق ممکن است زناشویی خود را برهم بزند شریک دیگری بگزیند و جامعه از آمار بالای طلاق نگران شود. اما در کمترجایی از ایالات متحده این زن بخاطر چنین عملی از اجتماع طرد خواهد شد. چنین چیزی طبیعتاً" برای یک زن که از همسرش جدا می شود که با زن دیگری زندگی کند صدق نمی کند." (53)

چنین "زندگی دوگانه ای" - به معنای توافق ظاهری که در یک ساختار مردانه و نهادهایی که براساس برتری منافع و حق مردان بنا شده است - از ابتدا یکی از شاخص های تجربیات زنانه بوده است. دوگانگی که خود را درمادری و در بسیاری رفتارهای دیگر دگرجنس گرایانه نشان میدهد (مانند مراسم خواستگاری)، یا در نمایش ظاهری خنثی بودن جنسی همسران در قرن 19 و نمایش دروغین ارضاء شدن و لذت در فاحشه ها و در معشوقه های اشراف، و یا در زن از نظر جنسی - به اصطلاح-"آزاد شده" قرن بیستم .

هویت یابی زنانه سرچشمه انرژی و قدرت زنانه است. قدرت و انرژی ای که در ساختار دگرجنس گرایانه با خشونت اخته شده و به هدر رفته است. اینکه وجود و اظهار عشق و احساس زنان به یکدیگر مورد انکار قرار می گیرد و انتخاب زنان به عنوان متحد ، معشوقه و عضوی از یک انجمن مورد نفی قرار گرفته است، اینکه روابط این زنان با یکدیگر بالاجبار مخفی شده است و بالاخره تحت فشار شدید از هم گسسته است، تمام اینها تأثیرات مخرب عظیمی بر قدرت زنان گذاشته است. قدرتی که می توانست روابط اجتماعی بین دو جنس را تغییر دهد و باعث آزادی خودمان و دیگران شود. دروغ دگرجنس گرایی اجباری برای زنان امروز تنها باری بر دوش بررسی های فمینیستی نیست بلکه هر حرفه ای را، هر اثر مرجعی را و هر زندگی نامه



ای و هر گونه تلاش برای تشکل یابی، هر رابطه ای و هر گونه پیوندی را از خود متأثر کرده است . این موضوع باعث تزویر عمیق و تقدیس دروغین و هیستریک در گفتمان دگر جنس گرایی می شود، چرا که هر رابطه دگرجنس گرایانه ای در زیر نور تعفن برانگیز این دروغ زندگی می کند. مهم نیست ما زنان چگونه هویت یابی را برای خود جستجو کنیم و از دیگران چه برجسبی بخوریم، این دروغ در میان ما تاب خورده و زندگی ما را تحریف می کند. (54)

زنان بی شماری که تلاش می کردند آگاهی شان، روح و جنسیت شان را با ساختارهای از پیش تعیین شده تطبیق دهند به لحاظ روانی گرفتار و قربانی اند، چرا که آنها فاقد این توانایی هستند که از مرزهای پذیرفته شده فراتر روند. آنها از پای می افتند، همانگونه که زنان همجنس گرای "پنهان" از پای افتاده اند: زندگی دوگانه نیروی آنها را به یغما می برد. همجنس گرایان زن در اسارت "مخفی ماندن" و زنان در اسارت ذهنیات از پیش تعیین شده "طبیعی"، هر دو اینان در درد امکانات از دست رفته و ارتباطات و محافل گسسته و در درد از دست دادن آزادی اختیار شریکند.



این دروغ چندین لایه دارد. آبشخور یکی از این لایه ها - در سنت رمانتیسم غربی- این ادعاست که: زنان بصورتی بی اختیار جذب مردان می شوند، هر چند که اغلب اوقات این کشش بدون فکر و تراژیک

است. این کشش حتی وقتی به خودکشی منجر می شود (مثل تریستان و ایزولده) (55) نشانه برتری طبیعت او قلمداد میشود. سنت علوم اجتماعی این ادعا را مطرح می کند که ارجحیت عشق بین زن و مرد "طبیعی" است و زنان به مردان به عنوان حامیان اقتصادی و اجتماعی محتاجند و مردان برای زنان یک کمال جنسی و مکمل روانی می باشند. دگرجنس گرایی خانواده را هسته اصلی جامعه میداند و زنی که احساسش در وهله اول به یک مرد وابسته نیست می بایستی در عمل به طرز فاجعه باری به عنوان فرد و بیش از آنچه که او به هر حال به عنوان یک زن منفور است، منزوی و مورد لعنت قرار گیرد. مایه تعجب نیست که گفته می شود که در میان گروههای اجتماعی ای که زندگی پنهانی دارند، آمار زنان لذیبن بیش از همجنس گرایان مرد است!

منتقد فمینیست، لزبین سیاهپوست ، لوراین بتل در مورد زورا نئال هورستون می نویسد: " برای یک زن سیاهپوست - به عنوان فردی که بصورت مضاعف (زن و سیاهپوست- م.) در حاشیه جامعه قرار دارد -



دشوار است که یک "هویت منفور" دیگر (همجنس‌گرایی - م.) را برای خود بپذیرد. با وجود این تداوم و توالی همجنس‌گرایانه حامی و نجات بخش زنان سیاه در آفریقا و همچنین در ایالات متحده بوده است.

" ما زنان سیاه سنت اتحاد بسیار قدیمی داریم (...). سنت داشتن محافل زنانه که سرچشمه اطلاعات مهم زندگی و همچنین پشتیبان روحی - روانی برای ماست. ما بطور ریشه‌ای دارای یک هویت یابی زنانه سیاه هستیم، که بر اساس تجربیات ما بعنوان زنان سیاه در این جامعه بنا شده است: سمبل و نشانه‌ها، همگونی زبان و شکل بیان، که حقایق ویژه زندگی ما را باز می‌نمایاند. (...). اما از آنجائیکه زنان سیاه کمتر به آن قشر از سیاهان و یا زنان تعلق دارند که به عرصه‌های ادبیات و هنر رسمی راه یافته‌اند، غالباً این گونه هویت یابی‌های زنانه و اتحادهایشان پنهان مانده است. اما این امر تأثیرات خود را بر زندگی فردی زنان سیاه گذاشته است - بخصوص با یادآوری سنت اتحاد بین زنان سیاه پوست - .

لایه دیگر این دروغ ادعای دائمی این است که زنان [همجنس‌گرا] بخاطر ضد مرد بودنشان به زنان تمایل نشان میدهند. در واقع در جامعه‌ای تحت سلطه مردان که فرهنگ ضدیت با زنان در آن ریشه دوانیده است، بی‌اعتمادی عمیق، احتیاط و ترس به حق از مردان عکس‌العمل سالم هر زنی است.

این عکس‌العملی است به یکی از اشکال عادی بروز این تفریعی به "طبیعی" دانستن جنسیت. عکس‌العملی است به ناتوانی حتی مردان "حساس" و "آگاه سیاسی" تا اصولاً این همه را دریابند و نسبت به آن نگران شوند. زن ستیزی آنچنان در این فرهنگ جا افتاده است و آنچنان "طبیعی" بنظر می‌آید که بعنوان یک مقوله اجتماعی بطور پایه‌ای از نظر دور نگاه داشته می‌شود، تا حدی که بسیاری از زنان و حتی فمینیستها و یا زنان همجنس‌گرا نیز مادامی که این مسئله در زندگی‌شان به شکلی غیر قابل انکار و تکان دهنده خود را نشان ندهد از آن غافل می‌مانند. لیزب بودن غالباً بعنوان راه فراری از سوء استفاده مردان تلقی می‌شود بجای اینکه آنرا یک عرصه انرژی بخش و قدرت دهنده و تلاطم برای زنان بدانیم. برای من جالب است که یکی از قطعاتی که به کرات از یک کتاب در مورد زندگی همجنس‌گرایان (کتاب کولت، تحت عنوان تصویر تکان دهنده و مالیخولیایی از ناتوانی دو نفر) نقل می‌شود این است: " آنها که در فرار از زندگی در آغوش یکدیگر غرق شدند، برای اینکه بیارامند و گریه کنند آنها در فرار هستند در فرار از بدجنسی مردان، و میخواهند از چیزی لذت ببرند، چیزی که فرای هر لذتی است: خوشبختی تلخ، با هم یکسان حس کردن، به یک اندازه تحقیر شدن، رانده شدن و فراموش شدن ... " (57)

ادامه دارد...



لذبین چیست؟

لذبین چیزی است مابین آدم و حوا
چیزی است درورای خیال های وانفسا
لذبین حسی است خاموش
دردی پنهان
اشکی سوزان

لذبین بشارت روزی دوباره است
لذبین دیدن و چشم دوختن و نگفتن است
لذبین عاشق لحظه ها بودن است
لذبین حس طعم گس نبودن است



لذبین

تنها مسئله اش بودن یا نبودن است؟

لذبین

گمراه، سردرگم

اندر خم چندین کوچه است.

لذبین شاید تلاش یک کنجشگ برای پریدن است

یا شاید اسارت کیبوتری در تور صیاد است

یا شاید مرده ای متحرک است

که هر روز و

هر ماه و

هر سال

می خواهد به خود بقبولاند

که

زنده است



سفید

سیاه

قسمت چهارم

شادی دستهایش را در جیب مانتو کرد و به ته جیبش فشار آورد، ناخنهایش را در دستهایش فرو کرد تا از هیجانش کم کند، احساس شرم و عشق تمام وجودش را در برگرفته بود، قدرت حرف زدن نداشت، فکرش فلج شده بود.

یاس، از خجالت داغی گوشهایش را احساس می کرد، دستهایش یخ کرده بودند، جزوه اش را محکم فشار داد تا از دستش نیفتد، توان نگاه کردن به شادی را نداشت، از خوشحالی زیاد بغضش گرفته بود، دوست داشت با صدای بلند فریاد بزند، "خدایا، خدایا، قربونت برم"...

در آسانسور، با صدای دینگی باز شد، "یاس! تو که هنوز نرفتی، خیلی دیر، بیا می رسونمت"، یاس با دیدن چهره ی نگران و مضطرب مادرش، آرزویش را نقش بر آب دید، از شدت خشم و ناراحتی دندانهایش را به روی هم فشار داد، با سختی گفت "بریم"، مادر یاس، نگاهی به شادی کرد و با عجله گفت "سلام، ببخشید، ما خیلی دیرمون شده، سلام برسونید"

شادی پریشان و با رنگی پریده به مادر یاس نگاه کرد، زنی که با عجله رویایش را از او دزدیده بود و با خود می برد، احساس حقارت و خشم می کرد، به اجبار و با بی میلی گفت "سلام، خواهش می کنم"،...

در یک لحظه از هیجان یخ کرد "وای ی ی اون به خاطر من نرفته" با نا باوری به یاس نگاه کرد، به زن رویاهایش، به زنی که چه شبهایی به یادش به خواب رفته بود، و با یادش از خواب بیدار شده بود، به زنی که حتی رویایش را هم غیر ممکن می دانست، به زنی که با شنیدن هر آهنگ عاشقانه ای به او فکر کرده بود ...

یاس دست پاچه، قدرت نگاه کردن به شادی را نداشت، به موزاییکهای کف زمین خیره شد، دوست داشت از خجالت فرار کند، قلبش تند تند می زد، نفسش را در سینه حبس کرد و با صدایی که به سختی شنیده می شد گفت "ببخشید من باید برم، باشه برای یه وقت دیگه، خدافظ" یاس به سرعت دور شد و شادی با لبخندی نگاهش کرد ...



ماشین از پارکینگ خارج شد، شادی چند دقیقه همان جا ایستاد، سپس پله ها را به سرعت یکی در میان بالا رفت، در خانه را باز کرد و مستقیم به اتاق خواب رفت، برای اولین بار در آن اتاق،

احساس عشق و خوشی می کرد، روی تخت دراز کشید، حس کرد دیواری نا مرعی بین او و زجرهایش کشیده شده است، به حلقه اش نگاه کرد، غلتی زد و سرش را در بالشتش فرو کرد و از ته دل فریاد کشید... از عشق، هیجان و اضطراب بلند بلند خندید و به هق هق افتاد...



یاس حس بدی داشت، از شرمندگی و ناراحتی پشتش عرق کرده بود، فکر شادی، یک لحظه هم رهایش نمی کرد، به ساعتش نگاه کرد، نیم ساعت پیش او در کنارش ایستاده بود ولی حالا...

به نگاهش فکر کرد، " یعنی اونم من می خواد؟ اگه فقط یه دعوت ساده بوده چی؟ احمق، احمق خاک تو سر بد شانست کنن" از شروع کلاس 5 دقیقه می گذشت، به جزوه اش نگاه کرد، صدای استاد از پشت در، کلافه اش کرده بود، "اگه نری حذف می شی، برو تودیگه احمق!..."

"دینگ دینگ"، شادی با شنیدن زنگ در، غلتی زد، سرش را با دو دست فشار داد، با سستی از رختخواب بیرون آمد، چشمهای ورم کرده اش را مالید، از چشمی در نگاه کرد و از هیجان قلبش ایستاد،

"خدای من! یاس!..."

ادامه دارد...

دریا



باشگاه بدنسازی

هر روز به باشگاه بدنسازی می رفتم. خانواده ام باورشان نمی شد که اینقدر پشتکارم زیاد شده باشد. اما من خوب می دانستم که چقدر به رفتن پیش او نیاز دارم. مربی باشگاه داشت با وزنه ی سبک عضله هایش را گرم می کرد. در حالیکه از کنارش رد شدم، گفتم: "خیلی خوشگل ورزش می کنی!" و رفتم سمت آب خوری ... لیوانم را که پر می کردم متوجه نگاه متعجب و شادابش شدم. وقتی برگشتم، گفتم: "جدی میگم، به نظر من خوش استایل ورزش کردن، هنره." گفت: مرسی. و خندید.

کاملاً پیدا بود که خوشحال شد. از آینه که او را می پاییدم؛ همچنان داشت ورزش می کرد ...

دوستش داشتم!



هر پنج شنبه گلی متفاوت و زیبایی برای او می فرستادم و خودم هم آنجا بودم. و می دیدم که چگونه خوشحال و کنجکاو به دنبال نشانی از فرستنده می گردد. همیشه از این می ترسیدم که نکند او در تصور خود، پسری شیدا را ببیند که برایش گل فرستاده اما سعی می کردم به آن فکر نکنم ... از روی تجربه و تحقیق می دانستم که او می تواند یک لژیون باشد. همه چیز به نظرم عیان بود؛ سبک صحبت کردنش، رفتار قدرتمندانه اش همراه با روح زنانه ای که آن را می پرستیدم.

برای اینکه مطمئن تر شوم و از کابوس تصور او از فرستنده، رهایی پیدا کنم. یکبار همراه با گل، مجله ای با محوریت موضوع لژیون ها را نیز برایش فرستادم. داشتم روی تردمیل، راه می رفتم که نشانی از



مخالفت در چهره اش ندیدم. مجله را که ورق می زد، حس زیبایی داشتم. انگار گفته باشد " بله ... موافقم ... هستم "

دیرتر به باشگاه می رفتم تا خلوت تر باشد، نزدیک ظهر می رسیدم . بلند و با شیطنت از پشت میزش گفت: "تا الان خواب بودی؟" من نیز کمی سرم را بچه گانه خاراندم و گفتم: "نه، بیست دقیقه اس تو راهم " احم بامزه و قشنگی تحویل داد. من خندیدم و خندیدم.

زیاد با او گرم نمی گرفتم. ولی شوخ طبعی قشنگی بینمان شکل گرفته بود. هر روز چند دیالوگ بیشتر رد و بدل نمی شد ولی عمیق و زیبا و گاهی طنز آمیز بود. از کم ورزش کردن من گله می کرد و نمی گذاشت باشگاه را زود ترک کنم ...

بالاخره تصمیمم را گرفتم و در کنار گل، کارتی گذاشتم و نوشتم، " بیشتر از هر کسی دوست دارم و با تو زندگی می کنم. دوست دختر خوبی برایت خواهم شد. فردا لباس سفید بپوش ."

فردای آنروز جمعه بود و من سعی کردم دیرتر بروم تا جلب توجه نکنم. با شگفتی و ذوق فراوان دیدم سفید پوشیده. بوسیدنش تنها کاری بود که می توانستم انجام بدم. ولی بیهوده دلهره ی دوست نداشتنش را داشتم.

نزدیک پایان ساعت باشگاه رسیده بود و او بی حوصله بود. شاید فکر می کرد کسی قصد اذیت روانی او را دارد. موقع خداحافظی جلو رفتم و گفتم: " راستی سفید اصلا بهت نمی یاد، کسی گفته که این رنگ رو بپوشی؟" ناخودآگاه خندیدم. عاشقش بودم و به سختی تا بدینجا هم هدایت کرده و صبور بودم ... یکدفعه پرید سفت و سخت و گرم بغلم کرد. گفت: "به خدا حس کرده بودم، تویی... چقدر دلم میخواست تو باشی"

نجوای زیبای دوست داشتنش در گوشم طنین انداز شد .

کیانا

ترشحات غیر طبیعی مهبل :

در صورتی که متوجه هرگونه تغییری در مقدار ترشحات مهبل (افزایش آن) و یا تغییر در رنگ، سفتی یا بوی آن شدید، به پزشک مراجعه کنید. ترشحات دیواره مهبل و گردن رحم، مهبل را مرطوب و تمیز نگه می دارند. ترشحات تولید شده، معمولاً به صورت ماده ای رقیق و به رنگ سفید مایل به زرد تخلیه می شوند که مقدار و سفتی آن در طول دوره عادت ماهیانه متغیر است. میزان ترشحات در زمان تحریک جنسی و نیز در دوران بارداری افزایش پیدا می کند. این موضوع، کاملاً طبیعی است و جای نگرانی ندارد. با وجود این، افزایش ناگهانی مقدار ترشحات بدون هیچ گونه دلیل واضح و همچنین وجود هرگونه ترشح مهلبی که غیرطبیعی (همراه با درد شکم یا تب) به نظر برسد یا بوی ناخوشایندی داشته باشد، ممکن است نشانه ای از عفونت باشد.

پیشگیری از برفک مهبل :

قارچ ایجادکننده برفک، به طور طبیعی در مهبل وجود دارد. برفک در واقع رشد بیش از حد این قارچ است که باعث ایجاد علائمی مثل ترشحات مهلبی می شود. همچنین برفک ممکن است با دوره های عادت ماهیانه یا استفاده از مواد اسپرم کش هم ارتباط داشته باشد. همچنین بعد از مصرف آنتی بیوتیک برای درمان بیماریهای دیگر و نیز در زنان مبتلا به دیابت شیرین هم برفک شایع است. در صورتی که مکرراً به برفک مبتلا می شوید، اقدامات کمک کننده زیر می تواند مانع از عود دوره های بیماری شود:

از صابونهای معطر استفاده نکنید. از وان کف صابون برای استحمام استفاده نکنید و از به کار بردن دئودورانت های مهلبی یا دوش مهبل پرهیزید.

از مصرف مواد اسپرم کش اجتناب کنید.

بهتر آن است که به جای تامپون، از نوار بهداشتی استفاده کنید. در صورتی که حتماً باید از تامپون استفاده کنید، آن را تند تند عوض کنید.

لباسهای زیر گشاد و بافته شده از الیاف طبیعی (نخی) بپوشید. در صورتی که علی رغم این اقدامات، برفک همچنان مکرراً عود می کند، به پزشک خود مراجعه کنید تا احتمال وجود بیماریهای زمینه ای بررسی شود.



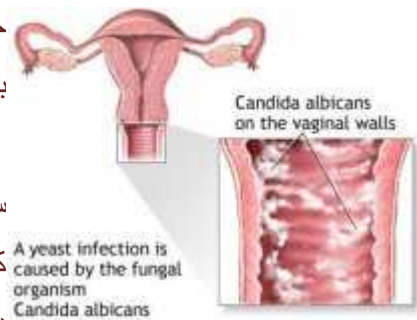
تحريك و خارش ناحیه تناسلي زنان :

چنين آزرديگيهايي ممکن است باعث سوزش ادرار يا احساس ناراحتي موقع مقاربت شوند. در بسياري از موارد، اين علايم نتيجه عفونت است، اما واکنشهاي حساسيتي هم از ديگر علتهاي شايع هستند. صابونهاي معطر، دئودورانت مهبلي و انواع دوش ها اغلب مي توانند باعث التهاب و تحريك شوند و بايد از مصرف آنها اجتناب کرد.

عفونت خمير ترش

خمير ترش دانه بسيار ريز سفيد رنگ است که در لايه بيروني مهبل وجود مي آيد. زندگي اين ذرات در اندامگاه بدن طبيعي مي باشد.

اگر مقدار اين ذرات زياد شود باعث بيماري و عفونت مي شوند. هر سال در امريکا 20 ميليون زن از اين بيماري به دکتر مراجعه مي کنند.



در حالت نرمال اين ذرات در اطراف مهبل وجود مي آيند و در همان

جا توليد مثل مي کنند. فرد توليد مثل اين ذرات را احساس نمي کند.

اين ذرات در هنگامي که اندامگاه، توسط قرص جلوگيري، انتيبیوتیک، ديابت، دوران پريودي اسيدی می شود محيط مساعدتري برای توليد مثل پيدا خواهند کرد.

موارد ديگري که باعث بهم ريختگي مهبل و توليد مثل خمير ترش مي شوند:

- استرس
- تغذيه نامناسب
- ناپاک بودن محيط
- استروژن
- انتيبیوتیک و هورمونهايي که در گوشت قرمز وجود دارند
- غذاهايي که داراي شکر زياد و کربوهيدرات تصفيه شده هستند

وجود خمير ترش در مهبل در صورتي که مشکل آفرين نباشد امري طبيعي است. همه فراد داراي اين ذرات مي باشند. حتی سالم ترين فرد. شما هيچگاه نمي توانيد براي هميشه و كاملا خمير تئذش را از بين ببريد. خمير ترش هاي گوناگوني وجود دارند که در مهبل، مقعد و حتی دهان وجود مي آيد.



لذبین ها چگونه ممکن است مبتلا به عفونت شوند؟

معمولا لذبین ها از راه های زیر دچار این عفونت می شوند :

- تریبادیسم (سایش اندام تناسلی دو زن به هم)
- اورال سکس (لیسیدن مهبل) (در صورتی که در دهان فردی که عمل اورال را انجام می دهد خمیر ترش وجود داشته باشد.)
- استفاده از ابزار سکس (دیلدو ، ویبراتور ...)

البته لذبین هایی که مدت زمان زیادی سکس نداشته اند می توانند به دلایلی مختلف از جمله عفونت های گوناگون ، استرس ، انتیبیوتیک و.. به این عفونت خمیر ترش نیز مبتلا شوند.

کاندومهای زنانه



کاندومهای زنانه به غیر از بارداری، از انتقال بیماریهای عفونی مقاربتی مثل ایدز نیز جلوگیری میکند . کاندومهای زنانه تنها روشی است که خانمها می توانند با استفاده از آنها از انتقال بیماریهای عفونی جلوگیری نمایند . کاندومهای زنانه بصورت لوله ای پلاستیکی ، نازک و قابل انعطاف ساخته شده اند که خانمها می توانند آنها را در داخل مهبل خود قرار دهند . یک حلقه نرم در انتهای بسته لوله به روی دهانه رحم قرار می گیرد تا در هنگام مقاربت ، کاندوم را در داخل مهبل نگهدارد . حلقه دیگری در انتهای باز لوله قرار دارد و تا حدودی بر روی لبهای مهبل را می پوشاند و بدین طریق از ورود مایعات بدن (منی) مرد به داخل مهبل جلوگیری می شود . کاندومهای زنانه 79 تا 95 درصد در جلوگیری از بارداری موثر می باشند .

نحوه استفاده از کاندومهای زنانه:

کاندومهای زنانه را می توان تا هشت ساعت قبل از مقاربت در داخل مهبل نصب نمود . در ابتدا ممکن است استفاده از این کاندومها برای خانمها ناراحت کننده باشد اما استفاده از آنها آسان بوده و کم کم به آن عادت خواهند نمود . خانمها می توانند این کاندومها را به روشهای مختلفی در داخل مهبل خود قرار دهند . شما می توانید در حالیکه ایستاده اید و یک پایتان را بر روی یک صندلی قرار داده اید ، یا در حالیکه نشسته اید و پایتان را از یکدیگر باز نموده اید و حتی در حالت خوابیده نیز این کاندومها را در داخل مهبلتان قرار دهید . استفاده از مواد نرم کننده می تواند به نصب آسان آنها در داخل مهبل کمک نماید و همچنین از بروز صدای



آلت تناسلي در هنگام تماس با کاندوم در حین مقاربت جلوگیری نماید . استفاده از مواد اسپرم کش قبل یا بعد از قراردادن کاندوم در داخل مهبل می تواند خطر بروز حاملگی را کاهش دهد .

توجه:

از کاندوم زنانه و کاندوم مردانه نباید بطور همزمان استفاده نمود . بعد از تمام شدن مقاربت ، کاندوم را به دور بیندازید و هیچگاه دو بار از یک کاندوم استفاده نکنید . دادن کاندوم در داخل مهبل ، حلقه ای که در انتهای بسته کاندوم قرار دارد را فشار دهید . با استفاده از یک دست ، لبهای خارجی مهبل را باز نمایید و کاندوم را به داخل مهبل فرو نمایید . حلقه داخلی کاندوم باید بر روی دهانه رحم قرار گیرد . بعد از نصب کاندوم در داخل مهبل ، مطمئن شوید که کاندوم در داخل مهبل پیچ نخورده است . حدود دو سانتیمتر از انتهای باز کاندوم ، در خارج مهبل (در بیرون از بدن) قرار میگیرد . حلقه بیرونی کاندوم را باید در هنگام مقاربت ، در جایی خود نگهداشت ، اما این کار ممکن است باعث افزایش تحریک زنانه شود . بعد از تمام شدن مقاربت ، حلقه بیرونی کاندوم را فشار داده و آن را بیچانید تا تمام مایعاتی (منی) که در داخل آن قرار دارد تبه بیرون نریزد . سپس به آرامی کاندوم را از داخل مهبل بیرون بکشید و آن را به دور بیندازید .

-مزایای استفاده از کاندومهای زنانه:

- * از انتقال بیماریهای عفونی مقاربتی مثل ایدز جلوگیری می کند
- * از آسیب رسیدن به مهبل در هنگام مقاربت جلوگیری می کند
- * باعث کاهش تحریک آلت تناسلي مرد نمی شود
- * می توان آن را بدون نیاز به نسخه پزشک تهیه نمود
- * از آنجایی که این کاندومها فاقد لاتکس می باشند، می توان برای افرادی که به لاتکس حساسیت یا آلرژی دارند استفاده نمود .

* می توان آن را با موادچرب کننده ، نرم و لغزنده ساخت

* در ایجاد حاملگی های بعدی مشکل ایجاد نمی کند

-معایب استفاده از کاندومهای زنانه:

- * وجود آن در هنگام مقاربت محسوس می باشد
- * گاهی اوقات قرار دادن آن در داخل مهبل مشکل می باشد
- * ممکن است در هنگام مقاربت پاره شده و نشد کند
- * قیمت آن از کاندومهای مردانه گران تر است .



... دگرگونی ...

در زمانه ما رهایی از چرخه مرگ و زندگی سخت تر شده. هیجان بیشتری در راه است خود را برای آن آماده کن. انسان نوین را نی توان با معیار های کهنه سنجید. معیار های کهنه و ارزش های نخ نما. از رده خارج شده اند. ارزشهای تازه از راه می رسند. جمع مستان در راه است. اینان به گذشته تعلق ندارند. اینان به چیزی تعلق دارند که هنوز به وقوع نپیوسته است. کسانی که از اندک هوشی و سر سوزن ذوق برخوردارند به این جمع خواهند پیوست.



داشتن هوش بزرگترین شانس زندگی است. همه از این شانس برخوردارند اما همه از این شانس استفاده نمی کنند. آدمهای باهوش اهل ریسک هستند. کسی که ریسک نمی کند هرگز گامی به پیش نخواهد برد. جامعه سعی می کند آدم های باهوش را محار کند. زیرا جامعه نمی تواند ریسک آنها را تحمل کند. آدم های کودن را همه جا می توان دید. هر

چه پست و مقام و امتیاز است از آن آدم های کودن است. زیرا آدم های کودن همچون اسب عساری در دایره می چرخند و از دایره بیرون نمی روند. آنها هرگز خطر نمی کنند و قدم به ناشناخته ها نمی گذارند. به همین دلیل آدم های کودن هرگز حرف تازه ای. دیدگاه تازه ای. چشم اندازه تازه ای نمی آفرینند. بلند ترین اوج آنها بلغور کردن مثنی محفوظات هزار بار تکرار شده است.

اما خداوند همانطور که زندگی را به همگان داده است. هوش را نیز به همگان داده است. پس نمی تواند باهوش باشد و کودن نباشد. حتی درختان از هوش شگرفی برخوردارند. آنها ریشه های خود را در مسیری میرویانند که آب در آن مسیر قرار دارد. حتی دانشمندان از حس جهت یابی درختان دچار حیرت شده اند. گاهی آب در صد متری درخت است و درخت ریشه هایش را درست در همان مسیر میدواند. چگونه درخت می داند که آب در آنسو قرار دارد؟ وقتی بر سر آب، بین درختان رقابت سر



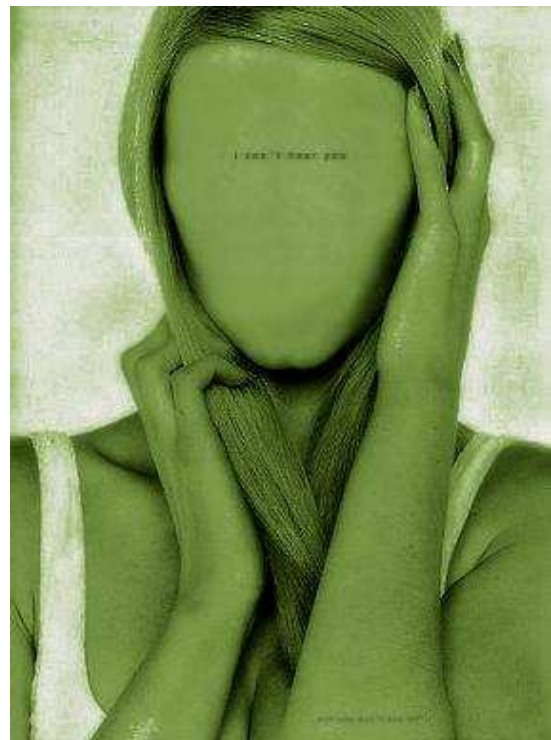
می گیرد آنها تا می توانند قدمی افزانند. به همین دلیل است که درختان در جنگل های افریقا تا این حد بلندند. درختانی از همان نو در هند هستند که بدان حد رشد نمی کنند زیرا نیازی به چنین رقابتی ندارند. در جنگل های انبوه درختانی که قد نمی کشند می پژمرند و از بین می روند. درختان نمی توانند در سایه درختان دیگر رشد کنند. آنها باید حتماً قد بکشند و خود آفتاب را بیوسند. درختان به شیوه خود باهوشند پرندگان به شیوه خود باهوشند. حیوانات به شیوه خود باهوشند. انسان نیز اینگونه است. اما کودنی و بلاهت فقط در نوع انسان یافت می شود.

آیا تا بحال به کبوتر یا سگی احمق برخوردیده اید؟ جامعه حامی بلاهت است و هوش را بر نمی تابد. آدم ابله قابل تقدیر است او نه اعتراض می کند و نه جنجال راه می اندازد. او اهل ماجراجویی نیست او نمی خواهد از خود فراتر رود. آدم ابله جویی است که به گودال حقیر می ریزد. در این گودال حقیر هیچ مرواریدی صید نمی شود.

اگر آدم ها می توانستند از ظرفیت هوشی خود بهره ببرند. زندگیشان به بهشتی رویان و بارور تبدیل می شد. اگر از بهشت بدور مانده ای تقصیر را به گردن کسی جز خود نیانداز. خداوند هوش را به همگان تقسیم کرده است. فقط باید مشتاقانه جوینده حقیقت باشند و عاشقانه گام بردارند.

تاریخ را راوی گویان حقیر به پیش نبردند. تاریخ زندگی بشری اگر واجد نور و شکوهی است آن را مدیون کسانی است که شجاعت نه گفتن را داشتند. آری را فقط باید به زندگی گفت نه به مردگی آری را باید به دریا گفت نه به مرداب ها و گودال ها

هیچکس نمی تواند تو را دگرگون کند. اندیشه ای که دیگری تو را دگرگون کند تو را راکد نگه می دارد. حمت کن و بگو از این لحظه به بعد بنای پر شکوه زندگی را خود خواهم ساز. آنگاه دست بکار شو مرید دیگران نشو. آنهایی که تو را مرید خویش می خوانند دوست دارند همواره کودن و ابله و حقیر باقی بمانی. آنها اطاعت محض تو را می خواهند. تنها آدم های ابله می توانند تهنی باشند و اراده





باشکوه انسانی خویش را در پستو پنهان کنند. ارباب وجود خویشتن باش. چشم به دل خود بدوز نه به دهان دیگران. استادان دروغین دوست دارند تو در خواب باشی بنابراین به جای حکمت، قرص خواب به خوردت می دهند. استاد واقعی در گوش تو لالایی نمی خواند. او تو را به لرزه می افکند تا بیدار شوی. باید چنان شکی به تو وارد شود که دنیای خواب را براندازی. تو به مسکن نیازی نداری. عوض کردن ماسک ها دردی را دوا نمی کند. باید شجاعت برداشتن ماسک خود را داشته باشی. تنها در این صورت است که خویشتن حقیقی تو مجال نفس کشیدن پیدا می کند.

می توانی از این فکر به این فکر و از این ایدئولوژی به آن ایدئولوژی بپری اما این بازی ها دنیای وجود تو را دگرگون نمی کند و تو را از نو بدنیا نمی آورد. تو ناهشیاری و تنها دگرگونی حقیقی هوشیاری توست. تو به طور مکانیکی زندگی می کنی اما درمان حقیقی این است که به طور طبیعی زندگی کنی.

جامعه تو را وارد رقابتی کور کرده است تا احساس تو را بمیراند و هوشیاری تو را ضایع کند. جامعه ماشین می رویاند نه انسان.

جامعه تو را تا حد یک ابزار تنزل داده است. تو نزول کرده ای. سقوط کرده ای. جامعه می خواهد از تو ابزار محیط بسازد. جامعه بیداری و هوشیاری تو را بر نمی تابد و اینجاست که باید عصیان کنی تا باشی.



فروغ فرخزاد



به نقل از دانشنامه زنان فرهنگساز و نیز به باور اکثر ما، فروغ پیرآوازه ترین شاعر معاصر ایران است. او که در دی ماه 1313 زندگی آغازید و شوربختانه در بهمن 1345 مجالی برای پیشروی بیشتر نیافت... حاصل ازدواج زودهنگام و ناموفق او، کامیار پسرش است که از دیدارش محروم شده بود. بیشتر منتقدان شعر، فروغ را صمیمی ترین شاعر زن در تمامی تاریخ ادبیات ایران شناخته اند.

از این شاعر گرانقدر، چهار مجموعه شعر به نام های اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، و نیز فیلم به یاد ماندنی و تحسین شده ی "خانه سیاه است" به جا مانده است. چندین داستان کوتاه، سفرنامه، نقاشی و همچنین مونتاز فیلم در همکاری با سازمان فیلم گلستان و بازی در تئاتر نیز در پرونده ی هنری او وجود دارد.

از آنجا که فروغ شاعر بسیار شناخته شده ای است، در این مقاله سعی شده است بیشتر به حواشی زندگی او هر چند مختصر پرداخته شود.

بگذار زاهدان سیه دامن

رسوای کوی و انجمن خوانند

نام مرا به ننگ بیارایند

اینان که آفریده ی شیطانند



لحن صمیمی و تاثیر گذار فروغ را هم می توان در پیشکش کتابش دیوار یافت که برای برادرش فریدون فرخزاد در تیرماه 1340 نوشته شده.

"فری جان، فروغ این کتاب یک فروغ ساده ، احمق و احساساتی است ، اگر فکر می کنی به من شباهت دارد و بهر حال قبولش داری ، مال تو ، ما که بخیل نیستیم."

اولین شعری که از فروغ در نشریه چاپ شد ، شجاعت دختری نوجوان را نشان داد که بی پروا احساسات خود را آشکار می کند.

گنه کردم گناهی پر زلفت

در آغوشی که گرم و آتشین بود

گنه کردم میان بازوانی

که داغ و کینه جوی و آهنین بود

در آن خلوتگه تاریک و خاموش...

تردیدهای او درباره ارزش های جامعه نیز او را نوجوانی پیشرو معرفی میکرد:

دخترک خنده کنان گفت که چیست

راز این حلقه ی زر

راز این حلقه که انگشت مرا

این چنین تنگ گرفته ست به بر...



در چند سطر دیگر، همان دختر تبدیل به زنی افسرده شده از بی وفایی های همسرش پاسخ می دهد:

◀ حلقه بردگی و بندگی است

بی شک دو مجموعه شعر آخر او، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، از مهمترین آثار او به شمار می آید تا جایی که خود او نیز از چاپ آثار اولیه اش اظهار ندامت می کرد. فروغ از نظر ساختار شعری، غنا و مفاهیم فلسفی به مرتبه ای رسید که هم ردیف شاعران برجسته قرار گرفت.



در کتاب آیه های آه (به همت ناصر صفاریان)، هوشنگ گلشیری در بیان جسارت فروغ و پس زدن

محدودیت ها خاطره ای تعریف میکند...

" در یک مهمانی، وقتی فروغ داشته با آقای سر موضوعی بحث می کرده، می بیند آن آقا حواسش جای دیگری است و دارد از او دلبری می کند. فروغ می گوید: اگر می خواهی با من بخوابی، بلند شو برویم توی آن اتاق با من بخواب، بعد بیا مثل بچه ی آدم بنشین بحث کنیم!"



زندگی شاید افروختن سیگاری

بانتا،

در فاصله رختاک دو هماغوشی

و این منم / زنی تنها / در آستانه ی فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده ی زمین / و یاس ساده و غمناک آسمان / و ناتوانی این دستهای سیمانی.

فریدون فرخزاد: "به تنها چیزی که فکر نمی کرد پول بود . وقتی که مرد 37 تومان و 8 ریال به

اضافه یک پاکت سیگار تمام دارابیش بود."

برادرم به فلسفه معتاد است / برادرم شفای باغچه را / در انهدام باغچه می داند. / او مست می کند / و مشت می زند به در و دیوار / و سعی می کند که بگوید / بسیار دردمند و خسته و مایوس است / او نا امیدیش را هم / مثل شناسنامه و تقویم و دستمال و فنک و خودکارش / همراه خود به کوچه و بازار می برد / و نا امیدیش / آنقدر کوچک است که هر شب / در ازدحام می‌کده گم می شود.

امیر مسعود فرخزاد : "ساده می پوشید. انگشتر و الگو آویزان نمی کرد. این کارها را کوچک می دانست. "

من عریانم، عریانم، عریانم / مثل سکوت های میان کلام های محبت عریانم / و زخم های من همه از عشق است / از عشق، عشق، عشق. / من این جزیره ی سرگردان را / از انقلاب آقیانوس / و انفجار کوه گذر داده ام / و تکه تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود / که از حقیرترین ذره هایش آفتاب به دنیا آمد. پوران فرخزاد: "مادر، یک زن به تمام معنی بود. زنی ساده دل، کودک وار و خوش باور . زنی که قدرت شناخت بدی ها را نداشت و همه ی دنیا و آدمهایش را در قالب خوب و خوبی می دید، زنی آویخته به تمام سنت ها و قردادها."

مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل / که از ورای پوست، سرانگشت های نازکتان / مسیر جنبش کیف آور جنینی را / دنبال می کند / و در شکاف گریبانتان همیشه هوا / به بوی شیر تازه می آمیزد



آیدین آغداشلو: "من همیشه فکر می کردم چه خوب می شد اگر ظرافتی که در جهان ذهنی و روحی فروغ وجود داشت، می توانست بر استحکام و استقرار کاری به سامان رسیده گلستان تاثیر بگذارد؛ و چه خوب می شد اگر این روح ظریف مشتعل، موفق می شد دریچه های تازه ای در روح فولادین و محکم و شکل گرفته کار گلستان باز کند. اما فکر می کنم باز نکرد."

معشوق من / انسان ساده ایست / انسان ساده ای که من او را / درس زمین شوم عجایب /
چون آخرین نشانه یک مذهب شگفت

نامه فروغ به گلستان: "...یک تابلو از لئوناردو در نشنال گالری است که من قبلاً ندیده بودم . یعنی در سفر قلبیم به لندن . محشر است . همه چیز در یک رنگ آبی سبک حل شده است . مثل آدم به اضافه ی سپیده دم . دلم می خواست خم شوم و نماز بخوانم . مذهب یعنی همین، و من فقط در لحظات عشق و ستایش است که احساس مذهبی بودن می کنم."

می توان در گور مجهولی خدا را دید / می توان با سکه ای ناچیز ایمان یافت / می توان در
حجره های مسجدی پوسید / چون زیارتنامه خوانی پیر





مصاحبه برناردو برتولوچی (کارگردان ایتالیایی) با فروغ ...

فروغ فرخزاد: "رابطه ی یک روشنفکر ابرونی با جامعه ش در واقع یک رابطه ی یک طرفه ست . اون تماشاچی ی جامعه اش ست ولی جامعه برای قبول حاصل این نظاره کردن های او، جایی میان خودش باز نمی کنه . او مواد خامی رو که برای فکر کردن لازم داره ، یه مقدارش رو بهرحال از زندگی مردم و اطرافیان می گیره ولی جامعه برای قبول حاصل این فکرها آمادگی نشون نمیده. اصولا رابطه میون افراد یک جامعه موقعی میتونه ایجاد بشه که یه رابطه معنوی (که یه مقدار ایده آل های معنوی مشترک توی یک جامعه) وجود داشته باشه و توی جامعه ی ما فعلا یک همچین حالتی اصلا وجود نداره." ►

زنی که هر چه خواست ، کرد و گفت و زهر مخنثی، سخن ناسزا شنفت
یزدانبخش قهرمان



★★★★★★★★★★

غزل من

من از لحن صدای تو هراسم هست
 من از نقش کلام تو جنون دارم
 چرا منعی است چنین سنگین
 که گویم عاشقم با تو
 چنین تنها برای تو
 چنین حاشا کردن یارم
 سبب ساز خمین حالم که باشی تو
 نباید گفت تو را دارم
 نباید گفت تو در فکرم
 ...

غمین تر کزین توانم هست؟
 حزین تر بارشی هست؟
 کمینگاه چنین عشقی
 حصارمادر احساس
 فقط در شعر می باید
 که گویند شاعری بوده
 که سودای غزل داشته
 چنین واله ، چنین عاشق
 بگویند غزل کی و کجا داشته ؟
 غزل کی خجل از شاعرش بوده
 که می گیرد برای من
 غزل از کی همآغوش شعر روان بوده
 که می بوسد برای من
 چگونه ، تا به کی باشم بدون تو
 من از فقر کلامم عاجزم اینسان
 چگونه عشق می شود گریان؟
 چنین اشکی چرا تهی از واژه می باشد؟
 کیانا

★★★★★★★★★★



★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ ★

خطوط

بی چمدان و بی توشه و بی یار آمده ام
برهنه تر از باد و خنک تر از نسیم
صورت و تن سوخته ام
چه پاک
مرامم سادگی ست
دریای من آسمانی ست
پریشان تر از شادی ام
و به جزیره تو پیوسته ام

بی آرامم، ای با من
چه زود آشناتر از آشنا شدی
نشئه وار در دستانت رها هستم
در التهاب نگاه تو
که خطوط را در اندام من مستانه دنبال میکند
خطوط ، این بیشترین حس آدمی ...

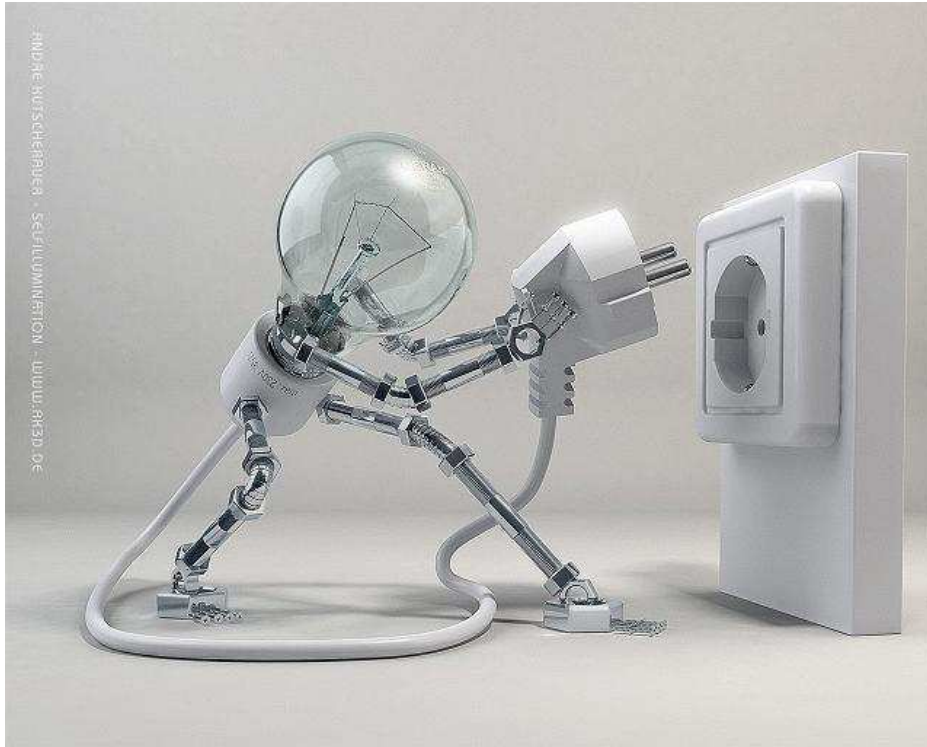
چه لرزه ایست نبودن تو
چه هجومی ست خواستن تو

تو هستی، بوسه هست.
من همه ی تو را میخواهم
این چنین گرم، این چنین وارسته
در خلیسه ات، در خنده های بی اراده ات
همبستر تو بودن، مهلک ترین ثواب است
هم آواز تو بودن، محرزترین نجابت
دیوانه ترینم، دیوانه ترم کن
خسته از گفتنم ، تو احساسم کن
...

توان کش و قوسم نیست
رهاتر از هر رهایی ام
در آغوش توام
و دریا به من حسادت میکند

کیانا

★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ ★ ★



من آزادی رو باور دارم

خیلی ها فکر می کنن من و دوست دخترم خوش شانس و خوش بختیم، شاید همین طور باشه، می دونی چرا؟

چون خودمون باور کردیم ... ما دوتا دختریم که با خونوادهامون، با دوستانمون و با یه عالمه مشکل دست و پنجه نرم کردیم، جنگیدیم و زجر کشیدیم، چون لزبین بودیم و می خواستیم مثل یه لزبین زندگی کنیم. از روزی که هم پیدا کردیم، مشکلاتم ریخت رو سرمون، نمی خوام داستان زندگیمون تعریف کنم ولی هرچی که بود، از قدرتی که بهم دادیم همشون نابود کردیم، نترسیدیم و ماسکمون برداشتیم، نه گریه ی مامانمون اثر کرد و نه خشم باباهامون، ما دست از تظاهر برداشتیم.

در کنار هم قدرت گرفتیم، برای جنگیدن شجاع شدیم و یه عالمه خوشحال ... خوشحالیم چون خودمون باور داریم، چون به چیزی که هستیم افتخار می کنیم، چون نه از خونواده ها می ترسیم، نه از دوستانمون و نه از هیچ کس دیگه ای...



ما تاریکی باور نداریم، معتقدیم هرچی که بخوای می تونی به دست بیاری، هر کسی که بخوای می تونه مال تو بشه، فقط باید خواست و باید باورش کرد، اگه خودت باور کنی، هیچکسی نمیتونه نابودت کنه، هیچکسی نمیتونه اذیتت کنه، آزادی آزاد نیست، ولی اگه بخوای مال تو می شه، تو خودت آزادی هستی، وقتی از بودنت و واقعیت خوشحال باشی آزادی مال تو شده...

شاید فکر کنی "اگه یه دوست دختر پیدا کنم می تونم مثل شما بشم ولی تنهایی نمی شه"، این اشتباهه، اول باید آزاد بشی تا بتونی آدمی که می خوای پیدا کنی، تو نمی تونی با دروغ زندگی کنی، تو نمی تونی با دروغ خوشبختی پیدا کنی، باید برایش بها بدی...

نمی خواد داد بزنی لزبینی! خودت باش، به چیزی که نیستی تظاهر نکن، اول باید خودت بپذیری و بعد روشنی و رنگین کمون باور کنی، تا وقتی که زیر بارون خیس نشی، نمی تونی رنگین کمون ببینی، باید انگیزه ی رو به رو شدن با خودت پیدا کنی تا بتونی با بقیه رو به رو بشی، برای خودت زیاد دلسوزی نکن و فکرم نکن که هیچ مشکلی نداری، زندگی پر از مشکل، انگیزه ی رو به رو شدن با اونا رو پیدا کن، نابودشون کن و از زیباییها لذت ببر، اگه با دروغ زندگی کنی، هیچوقت از حقیقت لذت نمیبری.



هوبنس و گرت

قاب عكس



بوچ و فمه





هویت جنس زن



حقوق زنان حقوق بشر است





چند نکته در مورد همکاری و چگونگی ارسال مطلب برای ما:

- 1- مطالب خود را تایپ شده و در فرمت Word بفرستید. ما از انتشار مطالب در فرمت های دیگر معذوریم.
- 2- چنانچه به هر دلیلی مایل نیستید که نام شما ذکر شود برای ما بنویسید.
- 3- ما تا کنون مطالب جالب سایت های دیگر را نیز انتشار کرده ایم. اما به مرور سعی خواهیم کرد که جز در موارد مشخص از این کار پرهیز کنیم.
- 4- چنانچه به برنامه نگارش فارسی دسترسی ندارید به ما اطلاع دهید تا راهنمایی لازم را در اختیارتان قرار دهیم.
- 5- این سایت به مطالب و موضوعات مربوط به زنان همجنسگرا و مطالب و موضوعات دیگری که توسط زنان نوشته شده است اختصاص دارد .
- 6- ما از انتشار مطالبی که زنان ، همجنسگرایان، ملیت ها و نژادهای دیگر را مورد تحقیر و توهین قرار دهد و به طور کلی مطالبی که تحقیر انسان را تبلیغ کند، جداً پرهیز خواهیم کرد. چنانچه در مطلبی به موارد ذکر شده برخورد کردید به ما اطلاع دهید.

با تشکر



آدرس سایت اینترنتی " همجنس من " :

با هم پشت ما کوهه

www.gfiran.bravehost.com

hamjenseman@gmail.com

ضمیمه این شماره نشریه ترانه ای می باشد

جهت استفاده از تالار گفتگو می توانید hamjenseman@yahoo.com در مسنجر خود اضافه کنید.

(جهت جلوگیری از ورود آقایان تنها دوستانی که دارای میکروفن هستند می توانند وارد اتاق شوند)

از سایت "همجنس من" دیدن کنید، لینک آن را به سایت های اینترنتی که می شناسید بفرستید و آن را به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید!

پایان